



نشریه شماره پنجم

روزنامه ستاره غرب

کسی را که نبود ره‌دین به پیش
زیان کسان خواهد و سود خویش

دین دانش

۱۴۸۵۲

تهران اردیبهشت سال ۱۳۳۴

محل اداره: خیابان برق کوچه برجیس

نشانی پستی صندوق ۴۵۹

تلفن - ۵۱۳۰۰

تلگرافی: ستاره غرب

انتشارات ستاره غرب

اداره روزنامه ستاره غرب علاوه بر این کتاب که سالی یک بار منتشر میشود دارای انتشارات دیگری است که هر یک شاهکاری در عالم مطبوعات بشمار میرود و فهرست عمده آن از اینقرار است:

- ۱ - پندنامه سلیمانیه
- ۲ - خاطرات سید جمال الدین اسدآبادی
- ۳ - نصاب انگلیسی فارسی
- ۴ - زندانی بیگناه
- ۵ - مجله خواندنیهای مصور
- ۶ - ندای اسلام هفتگی
- ۷ - کتاب دانستیها
- ۸ - مجموعه مقالات

که بتدریج بطبع آنها اقدام شده و در دسترس خوانندگان گرامی گذاشته خواهد شد. باینجهت از خواستاران کتب فوق الذکر تقاضا میشود تا بفرستادن کتابهای مذکور میباشند ما رامستحضری فرمایند تا بتوانیم بتعداد آنان در چاپ کتاب اقدام کرده و از این راه خدمات شایسته تری بفرهنگ کشور نموده باشیم

ومن اله التوفیق وعلیه التکلان

دین و دانش

دانش

گرت دانش هست معنی طلب

بصورت مشو غره کان هیچ نیست

علم یگانه چیزی است که تمام افراد روی زمین از هر مسلک و نژاد و طریقه که باشند آنرا محترم و مقدس می شمارند و بر مقام رفیع آن سر تعظیم قیام می آورند و بهمین ملاحظه در قرآن مجید آمده است هر که را حکمت دادند سود و نیکی بسیار داده اند

علم بصاحب آن نیرو فراوان میدهد و همچو شمع است که فراراه دارنده آنست
در دنیای متمدن امروز برتری با کسی است که بزبور علم آراسته باشد.

در حدیث قدسی روایت است **دانش را هر که یافت همواره وی را از سستی باز میدارد و تنها دانش است که هر دمی را از سختی رهائی میدهد.**

در دنیای متمدن امروز دانشمند محبوبیت و احترام خاصی دارد و کلیه اختراعات محیر العقول که برای رفاه بشر بکار برده اند از اندیشه اوست و در دین حنیف اسلام تجلیل و تکریم زیادی از دانش و دانشمند شده است و فضیلت علم را بالاتر از عبارت دانسته اند و بدین سبب است که حضرت رسول اکرم فرموده است هر دیکه يك كلمه از حکمت بشنود و بگوید و بکار بندد بهت است از عبادت بکمال

سلیمان سیاست (یونسی سابق)

جناب آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه که از مفاخر ادبی ایران هستند و شهرت جهانی دارند بر حسب تمنای آقای عادل خله تبری رئیس انجمن دانشوران ایران مقاله مبسوطی درباره دین و دانش مرقوم فرموده اند که با اظهار امتنان از توجهی که جامعه ادبی ایران بمجموعه های دین و دانش ستاره غرب دارند ذیلا بچاپ آن مبادرت میشود .

دین و دانش

دانش برای پی بردن بحقیقت است و دین برای زندگی کردن مطابق حقیقت و اولی امر نظریست و دومی امر عملی .
هدف دانش تهیین صحیح از علط و هدف دین تهیین نیک از بد است .
 روش تحقیق دانش بیشتر تجارب طبیعی است یعنی مواد تجربه را با حواس میسنجد و روش دین روی تجارب معنویست یعنی حقایق معنوی را با قوای درونی و عواطف روحانی درمییابد
منطقه دانش تا حدودیست که تجربه و آزمایش و موازین ریاضی برسد و منطقه دین چون روی ایمان باینعالم و ماوراء اینعالم است حدی ندارد
 مبنای مطالعات علمی بیشتر عقل و مبنای عقاید دینی بیشتر ایمانست .

دانش بیشتر عالم مادی را اداره میکند یعنی حدود و قوانین و خواص ماده را تعیین مینماید، دین بیشتر با عالم روحی کار دارد. دانش روابط اشیا را نسبت بهم تحت اصول و قوانین میآورد دین روابط افراد بشر را .

از این مجمل که گفته شد تا حدی پیداست که **میان دین و دانش اختلافی اساسی نیست** با اینکه روش و هدف اندو در ظاهر از هم متفاوتست . **اگر اختلافی باشد بین دانش و خرافاتست** از طرفی، و بین دین و دانش ناقص از طرف دیگر است .

البته اگر کسانی عقاید غلط و خرافی را بنام دین قبول کنند بر ضد عقل و دانش رفته اند و اگر کسی فریب دانش محدود و ناقص را بخورد و بقیه را نا آزموده رد کنند گمراه گشته اند .

دین عالم دانش را که روی مبانی عقل و روش صحیح عالم باشد هرگز رد نمیکند نهایت اینکه فکر چون عالم عقلی و تجربی را طی میکند و بحدود آن میرسد دانش در آنجا توقف میکند ولی دین روی پرهای نیرومند ایمان فراتر پرواز میکند و در جستجوی کمال مطلق در فضای بیکران امید و عشق پیش میرود .

از این لحاظ مردان دین مانند هنریشگان بزرگند که شهباز خیال آنان از پی کمال مطلوب و تصور و تصویران در آسمان هنر می برند .

بنظر من با اینکه دین و دانش در مراحل اولیه این دوئی را نشان میدهند در مراحل عالیت و مسائل کلی تر بهم میرسند

ودانشمند بزرگ دقیق بامتدین هوشمند صاحب دل روبرو میشوند
و درمی یابند که آنچه میجستند در حقیقت یکی بوده فقط
و اما فرق داشته!

فاینما تولو افتم وجه الله
دکتر رضازاده شفق



فیند فاهمه سلیما فیه

شامل صدم موضوع مختلف سیاسی و اخلاقی و اجتماعی
و فلسفی از بهترین آثار حکماء و عرفاء و شعراء



سیلمان سیاسی
(یونسی سابق) صاحب
امتیاز و مدبر روزنامه
ستاره غرب که با تحمل
زحمات طاقت فرسایی
تمام هستی خود را
برای خدمت بجامعه
و فرهنگ عمومی صرف
کرده است از
خوانندگان گرام
ستاره غرب و قارئین
عظام دین و دانش و
دوستانداران صدیقی
خواندنیهای مصور و
برعالمساء محمد بسن

ز کربای رازی و زندانی بیگناه و معارف پژوهان تمنی دارد
اورا در این امر فرهنگی یاری و کومک فرمایند.

حزم و احتیاط

حزم از بدگمانی نزاید

«پیغمبر اسلام»

☆☆☆

بدوستی پادشاه مناز که نزدیکان او باتو دشمنی ورزند
 «هوشنگ پیشدادی»
 به بندای پسر دجله چون آب کاست.

که سودی ندارد چو سیلاب خواست

«سعیدی»

☆☆☆

هر آنکو بهر کار بیند ز پیش

پشیمان نگردد ز کردار خویش

«اسدی طوسی»

☆☆☆

هر آنکه در میدان خرد پیاده باشد، و از پیرایه حزم عاجل،
 مکتب اوزود در حیز تفرقه افتد و در دست او جز حسرت و ندامت
 باقی نماند

«حمیدالدین همنشی»

☆☆☆

نگهدارد آن شوخ در کیسه در
 که بیند همه خلق را کیسه بر

«سعیدی»

مور گردد آورد بتابستان

تا که راحت بود زمستانش

«سعیدی»

☆☆☆

هر که بنای خویش بر قاعده ثبات و خرد و حزم ننهد
 عواقب کار او مبتنی بر ملامت و مقصود بر ندامت باشد.

«نصرالله - همنشی»

☆☆☆

چشم اگر داری تو کورانه میا

ور نسداری چشم دست آور عصا

آن عصای حزم و استدلال را

چون نداری دیده میکن پیشوا

ور عصای حزم و استدلال نیست

بی عصا کش بر سر هر ره مایست

«مولوی»

☆☆☆

بباید عاقبت اندیش بودن

برون از وهم بسا خویش بودن

«ناصر خسر و علوی»

☆☆☆

گر همی خواهی سلامت از ضرر

چشم از اول بند و پایان را نگر

مولوی

کردانی آنستکه بکوش تاخویش را درخطر نیفتنی
نه آنکه چون بخطر افتی خود را بحیله رها کنی

«ندانم»

هر که درجام گیتی نمای خرد، فرجام کارها نتگرد، و
درمطلع اندیشه مخلص یاد نکند، همیشه پراکنده دل و آسیمه سر
وبی سامان کار باشد

«هر زبان نامه»

باعتماد دوستان ازخویش غافل مشو که اگر تورا هزار
دوست باشد کس بتو ازتو دوستر نباشد

«امیر عنصر المعالی»

آنکه بفکر آتیه نیست و سرانجام کار را نظر نمیکنند
بدرد دوست نمیخورند

«ترجمه از آثار غوب»

بهر کاری سر رشته نگهدار - عنان یکبارگی از دست مگذار
بهر جامی که خواهی در شدن را - نگه کن راه بیرون
آمدن را

«ناصر خسرو علوی»

تا نکنی جای قدم استوار پای منه در طلب هیچ کار
در همه کاری که سر آئی نخست رخنه بیرون شدنش کن درست

«حکیم نظامی»

دانا در پیرامون کاریکه احتمال دارد نگردد

«ندانم»

نه از معرفت باشد و عقل و رأی

که برده کنند کاروانی سرای

«سعدی»

اول اندیشه و آنگه عمل

«فقیر شیرازی»

آدم پیش بین بکار اندر

نه فرو ماند و نه آزارد

پیش بینی سر هنر مندی است

پیش بین کوه را زبای آرد

(ندانم)

عزمی را که حزمی نباشد وبال است

«امثال عرب»

هر که اول بشگرد پایان کار

اندر آخر می نگردد شرمسار

(مولوی)

هر آنکس که دارد زدانش خرد سرمایه کارها بشگرد
«فردوسی»

اگر مرد دانشمند در اول کار آخر کار را تعقل کند، بداغ
 تنگدستی رنجیده نشود

«ندانم»

چون تو را سرمایه رأی و پیرایه و علمی باشد که بفضیلت
 آن شهرت و انصاف یافته باشی آنقدر خاص نفس خود را
 نگاهدار که از جهت استفاده آن کسی را بتو رغبتی تواند بود
«نصیر نبیل الدوله»

خاموشی



هر که زبان خود را نگاهدارد از اهل نجات است

«حدیث نبوی»

زبان درکش ای مرد بسیار دانی

که فردا قلم نیست بر بی زبانی

«سعدی»

سخن نگفتن بهتر که نگویی و بشیمان بری

«نصیر نوائی»

زبان تو را نگزد که مار است

«امثال عرب»

خردمند باش و بی آزار باش
 همیشه زبان را نگهدار باش
«فردوسی»

تات نپرسند همی باش گنگ
 تات نخوانند زهی باش گنگ

«مسعود سعد»

خاموشی هم پرده عورت چهل است وهم شکوه عظمت
«هرزبن نامه»

دانائی

ای بسا گفته نی ز روی خرد

کز تکلم تو را زبان بندد

«وقار شیرازی»

خاموشی ز راست و سخن گفتن سیم

«امثال عرب»

نظر کردم بچشم و رأی و تدبیر

ندیدم به ز خاموشی خصالی

نگویم لب ببند و دیده بردوز

ولیکن هر مقامی را مقالی

«سعدی»

بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

«سعدی»

بندگان را زبان باید نگاهداشت

«بیهقی»

چون نداری کمال و فضل آن به

که زبان در دهان نگهداری
آدمیرا زبان نصیحت کرد
جوز بیمغز را سبکباری

«سعدی»

چون خویشتن تنها در میان گروهی بیگانه بینی دم فرو بند
«ایپیکتیوس حکیم»

سخن ناپسند

از سخنان ناشایسته وهزل و لغو و بیهوده ناهنجار پرهیز
تا بردانش ستم نکرده باشی

«امیر عنصر المعالی»

زهرچه بکف کردی از روزگار
سخن ماندوبس در جهان یادگار

«فردوسی»

سخندان برورده پیر کهن
بیندیشد آنکه بگوید سخن

«سعدی»

ادب نیست پیش بزرگان سخن
با آنکه سخن بلطف آب است
کم گفتن این سخن صواب است
کم گوی و گزیده گوی چون در
تا زانندک تو جهان شود پر

«نظامی»

چنین گفت فرزانه هوشمند
که دانا نگوید سخن ناپسند

«سعدی»

سخن بیهوده نباید گفت اگرچه آنانکه سخن بیهوده
گویند بر گفتار ناهنجار و گردار ناهموار خود واقف نیستند
«صدیق خلوت»

بهترین هنر ها سخن گفتن است

«قاموس نامه»

وای است بر دروغگویان

«قرآن کریم»

راستی در درستکاری است

«هوشنگ شهریار»

بیهوده گوئی را سرهمه آفتها دان

«خواجه انصاری»

سخن ناپسند

زام کلام را بسوی مطالب شایسته منعطف دار

«ایپیکتیوس حکیم»

سخن با اندازه خویش گوی

«لقمان دانشور»

مجال سخن تا نیابی ز بیش

به بیهوده گفتن مبر قدر خویش

«سعدی»

حَسَنُ نَفِیْتِ

بدحالترین مردم کسی است که اعتماد نداشته باشد
بمردمان سبب بدگمانی که داراست

«پیغمبر اسلام (ص)»

کسیکه بدگمانی شدید دارد از لذت حیات بی بهره است

«امام علی (ع)»

بدگمانی بیشتر هنگام راه راکب و کارهای نیکو را
نمیگذارد پیش برود

«عباد ساسانی»

چشم بد را دوست و نظر بد را دوانیست

«خواجه انصاری»

بکوش تا نسبت بمردم بد بین نباشی. که شخص بد بین را

جز زحمت بی نفع و کسالت روحی بهره نیست

«سقراط حکیم»

بشخصی که بهیچکس اعتماد ندارد اطمینان نداشته باشید

تا معارضه بمثل کرده باشید و بیاداش خود برسد

«صفی - رشاد»

بد دل و بدگمان نباش که آسایش نخواهی داشت

«شمس - اسفراهینی»

بدگمانی رنجی است که انسان را مانند مرض سل رنجور

کرده و در گور میکند

«صفی روزبه»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عربی

پارسی

انگلیسی

دومه دی جام می ده ای نگار ماهرو

کز شمیم آن دماغ عقل گردد مشکبو

فاعلاتن «فاعلاتن» فاعلاتن فاعلاتن

از لغات انگلیسی در رمل این قطعه جو

هدسراست و نوز بینی لب لبست و آی چه چشم

توٹ دندان فوت پا وهند دست و فیس رو

Head رأس سر

Nose آنف ، منطس ، عربین بینی

Lip شفہ لب

Eye عین ، الناظره ، طرف ، البصاصة چشم ، دیده

Tooth سین ، ضرس ، ثقر دندان ؛ کاژ

Foot رچل پای

Hand ید دست

عربی	پارسی	انگلیسی
وجه ، مَحْيَا ، طَلَمَت	رو ، رخ ، رخسار	Face
گوش و کردن ابرو نك چيك چهره تنگ آمد زبان		
ناف نَتُول دان و پستان را برم خوان هِيترمو		
اُذُن ، سامه	گوش	Ear (۱)
جيد ، عُنُق ، الرَقَبَة	کردن	Neck
چهره	چهره (گرفته)	Cheek
لِسَان ، السِّجَل ، الشَّاهِد	زبان (زفان)	Tongue
سره	ناف	Navel
تُدِي ، تَدْوَه (۱)	پستان	Bosom
شعر	مو ، میو	Hair
بیرد ریش و ساید پهلو پشت بک سینه پرست		

چین ذقن انگشت فنکر چون تر و ت آمد گلو

۱- تلفظ وا کر éér

۲- ضرع و خلف بمعنی پستان است ولی غالباً در عرب ضرع در پستان شاة و بقرو خلف در ناقه استعمال میشود

عربی	پارسی	انگلیسی
لَحِيه	ریش	Beard
جَنِب	پهلوی	Side
ظَهْر - مَتَن	پشت	Back
صَدْر كَلِكَل	سینه	Breast
ذَقْن	زنج	Chin
اَصْبِع	انگشت	Fingre
حَلَق - حَلَقُوم	گلو - نای	Throat

آرم بازو نی چه زانو نای چه ران اشکم بلی

آی لشز (۲) مژگان شمارا بروی راخوان آی برو

عضد بازو Arm

۲- آی لشز یکی از مژگان را گویند چون مژگان زیاد است و در انگلیسی همین است که عدد هر چیز که از یک گذشت او را بلفظ جمع استعمال مینمایند لهذا آی لشز بصیغه جمع استعمال شده .

عربی	پارسی	انگلیسی
رکبه - عین	زانو	Knee
فخذ	ران	Thigh
بطن	اشکم ، شکم	Belly
هدب	مژگان ، مژه	Eyelashes
حاجب	ابرو	Eye - brow

ماه مون و مهر سن اسکی فلک دنیا است ورلد

دب ژرف و نایت شب دی روزدان تیمر چه خو

قمر ، زبرقان ، الطوس	ماه ، لوخن	Moon
شمس ، غزاله	مهر ، هور ، خور	Sun
فلک	سپهر	Sky
دنیا	جهان ، گیتی	World
عمیق	ژرف ، مغ	Deep
لیل	شب - شو	Night

عربی	پارسی	انگلیسی
یوم ، نهار	روز ، روج-روژ	Day
دآب ، شیمه ، دیدن	خو ، منش	Temper
اسپرینگ (۱) آمد بهاراتم بود فصل خزان		
چون سمر صیف است وینتر شد شتابی گفتگو		
ربیع	بهار ، بهامین	Spring
خریف	خزان ، برگریزان (۲) تیر	Autumn
صیف	تابستان	Summer (۳)
شتاء	زمستان	Winter

۱- اسپرینگ بمعنی چشمه آب و بمعنی جست و خیز کردن و پاشیدن نیز آمده .

۲- ملفوظی واکر aw-tum

۳- ملفوظی واکر Summur

عربی	پارسی	انگلیسی
جنوب	جنوب	South
شمال	شمال	North
مشرق	خاور، بتو	East
مغرب	باختر	West
<p>اِرتِ خاك و ويند باد و فير آتش و آتر آب بش گرمابه است و سب صابون و مرکت چارسو</p>		
تراب، صعيد	خاك، آچاك	Earth
ريج	باد	Wind
نار	آتش، وداغ، آذر	Fire
<p>۱- بيك لحاظ در فارسی جنوب را بتو و شمال را نسا میتوان گفت چه بتوجائی است که آفتاب آنجا بیشتر تابد و نسا آنجاست که آفتاب هیچ نتابد یا کمتر تابد</p>		

عربی	پارسی	انگلیسی
ماء	آب	Water
حمام، دیماس	گرمابه، کدوخ	Bath
صابون	برهوه	Soap
سوق	چارسو، بازار	Market
<p>ايل را خوانی جزیره همچو اوشن را محیط بُورت بندر سی است دریاگلف هم شرمی ازو</p>		
جزیره	آداک، خواست، آنچون	Isle
محیط	دریای بزرگ، اروند	Ocean
مکلاً - ساحل	بندر	Port
بحریم، قماقم، طم، قلمس	دریا، دریاب	Sea
شرم، خلیج	پاره از دریا	Gulf

عربی پارسی انگلیسی

سِستَر آمد خواهر و فُئدِر پدر داتر چه دخت

وایف زوجه چون ماڈر مادر بود هز بند شو

Sister خواهر ^{دختر} اَخت

Father پدر، باب اَب ، والد

Daughter دخت ، دختر بَنت

Wife جفت زوجه ، بعله

Mother مادر ، مام اُم ، والدہ

Husband شو ، شوهر زَوج ، بعل

پرت قسمت نتم نام انشت میباشد قدیم

شرت پیراهن بود اسکرت دامن جر سبو

Part بهره ، زون ، رسد قسمت ، حصه ، سهم

Name نام اسم

عربی پارسی انگلیسی

قدیم باستان ، دیرینه Ancient

قمیص ، قرطه پیراهن ، کُرته ، کلاله Shirt

ذیل دامن ، دامان Skirt

جره سبو Jar

شپ باشد گوسفند و کُوت بز صحرا پلین (۱)

خون بلد فایبر چه رگ چون لیج میباشد زلو

شاة ، غنم گوسفند ، گوسپند Sheep

معز ، التیس بز ، بچ Goat

صحرا ، مہمه ، فلاة ، مفازة دشت ، راغ Plain

دم ، علق ، التامور خون ، رنگ Blood

۱ - پلین بمعنی واضح و آشکار هم هست

۲ - در انگلیسی وو oo غالباً مثل واو مدوده تلفظ می

شود نحو Moon و Good و غیرهما مگر در دولفظ که

مثل فتحه مفخمه است نحو Blood Kllood

عربی	پارسی	انگلیسی
عرق	رگ	Fibre
علق	زلو، دیوچه، شلوك	Leech
چپ را ارزان شماری همچو نیر آمد گران		
زشت و بدر آبد بدان و گود را خوب و نکو		
رخیم	ارزان	Cheap
غالی	گران	Dear
ردی	زشت، بد، رنگ، گست	Bad
جید	خوب، نکو، نیک	Good

دیر بمعنی عزیز و گرامی نیز هست چنانچه y dear بمعنی

عزیز من و در اغلب عنوان مکاتیب نگارند

عربی	پارسی	انگلیسی
هپ امید و خنده لف گریه کیری تار بک درک		
لایت نورو الد کهنه چون نیو کردید نو		
رجاء، امل، منیه	امید، بیوس، آرزو	Hope
ضحك	خنده	Laugh
بکاء	گریه، مویه	Cry
مظلم، داج، مدلیم	تاریک، تیره	Dark
نور، ضوء، ضیاء	(۱) تاب، فروغ، شید	Light
قدیم، خلیق، رث، بالمثله	کهنه، کهن	Old
جدید، حدیث	نو، نو، تازه	New
شارت چه کوتاه و لانگ آمد دراز و قتر دور		
نیز شد نزدیک و های میدان بلند و پست لو (۲)		

۱- لایت بمعنی سبک نیز هست

۲- اصل لواست ولی برای وزن شعر باید ممدود خواند

عربی	پارسی	انگلیسی
قصیر	کوتاه	Short
طویل	دراز	Long
بعید ، اقصی	دور ، گاله	Far
قریب ، ادنی	نزدیک	Near
عالی ، رفیع	بلند	High
خفض ، غور	پست	Low

پشم وُل چون کاتن پنبه لفت چپ چون رایت راست

فل چه بر امتی چه خالی رُوژ (۱) گل اسمیل چه بو

عین ، صوف ، دبر	پشم	Wool
قطن ، کرسف	پنبه	Cotton

۱- رُوژ بهمین املا فعل ماضی ریس است که ریس امر از

برخواستن است و رُوژ بمعنی برخاست است

عربی	پارسی	انگلیسی
شمال	چپ	Left
یمین	راست	Right
ملآن ، ملی	پر ، آگنج	Full
خالی	تهی	Empty
ورد	گل ، گردنای	Rose
شم ، رایحه ، نکهت ، الربا بو		Smell

بو کمان و تیر آرو چون دوست میباشد فرند

مپس گرز و تیغ سرد انی همبخوانی عدد

قوس ، عوجا	کمان	Bow
سهام ، نیل	تیر ، ناوک	Arrow
صدیق ، خلیل ، خدن	دوست	Freind

عربی	پارسی	انگلیسی
جرز، عمود	گرز، لخت	Mace (۱)
حسام، سیف، لچ	تیغ، بلارک	Sword
عدو، خصم	دشمن، بدسگال	Enemy

باکس جعبه تانگز ماشه نایف کارد اسپیت سیخ

هسک با برک است قشر و مغز را گوئی مرو (۲)

جعبه، کناهِ	(۳) تیردان، ترکش، کیش	Box
ملزم	ماشه، انبر	Tongs
سکین	کارد	Kuife
سغود	سیخ، گردنا	Spit

۱- میس پوست میان جوز بوارا نیز گویند که در عربی او

را بسباسه خوانند

۲- مرو مغز قلم حیوانست بجهت وزن شعر باید ممدود

خواند

۳- اصل معنی جعبه تیردان است و مجازا بسایر جعبه‌ها و

صندوقچه‌ها نیز گویند

عربی	پارسی	انگلیسی
قشر	پوست-مپوس	Husk
لب، مخ	مغز	Bark

موش مؤس و گربه بس روباه فاکس و کلب داگ

گاو گو گوساله کاف و هارن می باشد سرو

فاره	موش، مرزن	Mouse
ستور، هر	گربه	Puss
تعلب	روباه	Fox
کلب	سگ	Dog
بقره	گاوماده	Cow (۱)
عجل	گوساله	Calf

بقیه از تبصره سه صفحه قبل - و در اصطلاح مردم اکنون جعبه آن

چیزی است که در او اسباب میکند دارند

۱ - کوماده گاو گویند

عربی پارسی انگلیسی

قرن سرو ، شاخ Horn

آبل سبب و پیتر کمتری کایو کمبر خیار

آبرکت مشمش کونس آبی و بیچ آمد هلو

تفاح سیب ، خاسپ Apple

کمتری امرود ، مل Pear

قنّاء ، قنّ خیار بادرنگ Cucumber

مشمش زردالو Apricot

سفرجل آبی ، به Quince

خوخ هلو، شفتالو Peach

چند هو میچ بر اور اکسپت جز آفن بسا

ایف اگر هو چون هو کی هو بر کردید کو

کم چند How - Much

عربی پارسی انگلیسی

علی بر ، فرا Over

غیر ، سوی ، الا جز Except

رب بسا Often

ان ، بو اگر ، هرگاه If

کیف چون ، چگونه How

انی کی When

این کو ، کجا Where

داشتن تو هو خریدن را همی نامی تو بای

خواستن تو وانت خائیدن همیخوانی تو چو

ملك داشتن To- have

بیع خریدن To - Buy

طلب خواستن To- Want

مضغ خائیدن To-Chav

عربی پارسی انگلیسی

بیت آخر را تأمل کن که تادانی همی

معنی مصدر نبخشده تا نباشد لفظ تو (۱) To

وله ایضا فی البحر الخفیف

خیز و می ده که عمر در گذراست

در گذر را چه مایه و اثر است

فاعلاتن مفاعلن فعلات

از خفیف این قصیده ام زبر است

گاد خدا و پرافت است نبی

پردیس آن بهشت مستقر است

الله، اله، رحمن

God خدا، ایزد، بزدان

نبی، رسول

Prophet پیغمبر

جنة، فردوس

Paradise بهشت، مینو، گشتا

۱- بدانکه در لغات انگلیسی تا تلفظ To در اول کلمه نباشد

معنی مصدر از آن حاصل نشود و همینکه لفظ To را از آن

کلمه برداری To Come آن کلمه بعینها معنی امر میبخشد

چنانچه تو کم یعنی آمدن و کم یعنی بیا و قس علیهذا فی-

جمیع المصادر منه

پی و اچ و اف در هر لغتی که ph بعوض f تلفظ می

شود آن لغت لتین است مثل پرفاوت و غیره منه

عربی پارسی انگلیسی

آنجل آمد فرشته چرچ کنشت

ریلیجان دین بدان وهل سقراست

ملک فرشته، امشاسپند Angel

کنیسه، پیعه Church کنشت

دین، ملت Religion کیش

سقر، جهنم، هاویه Hell دوزخ، مرزغان

انت عمه است و انکل است عمو

مرد من همچنانچه سان پسر است

عمه خواهر پدر (۱) Aunt

عم برادر پدر، اودر Ancl

مرء، رجل Man مرد، کاک

این پسر، لندپور San

انت بمعنی خاله و انکل بمعنی خالو نیز هست

عربی	پارسی	انگلیسی
گن چه تو بست و مسکت است تفنگ		
نیزه اسپیر شیلد چه سپر است		
توب		Gun
تفنگ		Muskct
رهم ، قنّاة ، خرص	نیزه ، بیغال	Spear
مجن ، چنه ، ترس	سپر	Sheild
صبح مآرنینگ و شام اپونینگ است		
تودی امروز دان و دآن سحر است		
صبح ، فجر	بام ، شبگیر	Morning
مساء ، عشا	شام	Evening
اليوم	امروز	To-day
سحر	بام واپسین ، پیش از	Dawn
	صبح ، بگاہ	
	آبرن آهن بدان و کآبر مس	
	سیم سیلور شمار و گولد زر است	

عربی	پارسی	انگلیسی
حدید	آهن	Iron
نحاس	مس	Copper
نقره ، فضه ، لچین	سیم	Silver
ذهب ، عسجد ، عقبان	زر	Gold
لثم لنگ و بلیند باشد کور		
دم و دف همچنانچه لال و کراست		
اعرج	لنگ	Lame
اعمی	کور ، نابینا	Blind (۱)
آحرص ، ابکم ، الکن	لال ، هاگره	Dumb (۲)

۱- بلیند بمعنی پرده پیش روی دراخته هم هست که بالا و پائین می کنند

۲- ودر برهان هاگره را بمعنی الکن نوشته است مضمون چنان است که اشتباه لغت هاگره از نفهمیدن این شعر شده باشد زعین عدلش زای زبان - دزد برآه - چوها کره شود

عربی	پارسی	انگلیسی
اطروش، اصم	کر	Deaf
ترش باشد ساور سوپت چه حلو		
سالت باشد نمک شکر شکر است		
حامض	ترش	Sour
حلو	شیرین، نوشین	Sweet
ملح	نمک	Salt (۱)
سکر	شکر	Sugar
هترت قلب است و اسپیلین چه سپرز		
لنگز شش باشد و لیور جگر است		
قلب	دل، من	Heart
طحال	سپرز	Spleen

۱- سالت بمعنی نمک است و چیز شور را هم بدان جهت سالت می گویند

عربی	پارسی	انگلیسی
ریبه، سحر	شش	Lungs
کبید	جگر	Liver
شاپ دکان است چونکه کی است کلید		
قفل را لاک خون و دؤر در است		
دکان، حانوت، دگه	دکان	Shop
مفتاح، اقلید	کلید، برنگ	Key
قفل	کلیدان، بند، گویله	Lock
باب	در	Door
وین ورید است و اترری شریان		
لنست البته نام بیشتر است		
ورید	رگ کردن	Vein
شریان	رگ جهنده	Artery

ورید رگهای بی حرکت را گویند عموماً ورك کردن را خصوصاً

عربی	پارسی	انگلیسی
میضع	نشتر، نیشتر	Lancet
استریم است	جوی و ارب گیاه	
کوه مون تین و رود هم ریوز است		
جعفر، جدول، نهر، سعید	جوی	Stream
نبات، عشب	گیاه	Herb
جبل، طود، علم	کوه، شخ	Mountain
شط، وادی	رود، خوالی	River
لاین و بان ثرو میول و آس		
شیر و بوز است و استراست و خراست		
اسد، ضیفم، غضنفر	شیر	Lion
قسوره لیث	»	»
فهد	بوز	Panther
بغل	استر	Mule

عربی	پارسی	انگلیسی
حمام، الكسعة، غیر	خر	Ass
لایت نینگ است برق و ابر کلود		
تندر و رین تندر و مطر است		
برق	بخنوه، آذر کشب	Lightning
سحاب، غمام، غیم	ابر، میغ	Cloud
رعد	تندر، بخنوه	Thunder
مطر، غیت	باران	Rain
سر تن آمد یقین و دوت گمان		
ذری و وت چه خشک دان و تر است		
یقین	باور، واخ	Certain
شك، ظن، حسابان	گمان، پنداشت	Doubt
یابس	خشک	Dry

عربی پارسی انگلیسی

رطب تر Wet

باغ کاردین بود مدو چه چمن

برد مرغ است چون تری شجر است

بستان باغ Garden

مرعی، مرتع، روضه، مرج چمن، مرغزار Meadow

طیر مرغ Bird (۱)

شجر درخت Tree

اندرو دین بانیت چه زیر

چو آبو با اپان و اپ زیر است

تحت زیر Under - doum

« « Beneath

برد عموم مرغ را گویند مملفوظ واکر Burd

عربی پارسی انگلیسی

فوق زبر Above - Upm - Up

بعد افر شمارو قبل بفوز

مور اکثر بهیند پشت سر است

بعد پس After

قبل پیش Before

اکثر بیشتر، افزونتر More

خلف پشت سر Behind

نات بود لیس نو بود الان

مره و نس چون هنا هیر است

لیس نیست Not

الآن اکنون، کنون Now

مره یکبار Once

عربی پارسی انگلیسی

هنا اینجا Here (۱)

آت، باید هوی چرا هوکی

اوری و ایچ هر آذر دگراست

لزم، اویلزم باید Ought (۲)

لم چرا Why

من کی، که Who

کل، قاطبة، کافه هر، همه Every - Each

آخر دگر Other

دود باشد سموک و شعله فلیم

تا که اسپرک نامی از شرراست

۱- هر بفتح اول و سکون ثانی کلمه ایست که افاده معنی عموم

دهد همچو هر جاوهر کس و مانند آن و ترجمه کل هم هست برهان

۲- ملفوظ واکر Awt

عربی پارسی انگلیسی

دخان دود Smoke

مارج، شعله، لهب زبانه، نخشه Flame

شرر، شراره اخگر، خدره، ایژک Spark

وود هیزم شمارو خارچه نارن

سا بود اره اکس چه تبر است

حطب هیزم، هیبه Wood (۱)

شوک خار Thorn

منشار اره، یوسه Sow

فاس، خصین تبر، تور At

گولند سرد است و آرم باشد گرم

هلت صحت و یکیدنس چه شر است

۱- وود هر چوپرا نیز گویند الوارو غیره و بمعنی جنگل نیز

عربی	پارسی	انگلیسی
سرد، بارد	سرد	Cold
حار، جرم	گرم	Warm
صحت	تندرستی	Health
شر	بدی	Wickedness
سنگ استون چو لاد کلوخ		
گین نفع است و لاس چه ضرر است		
حجر، جنال، جلمود	سنگ، خاره	Stone
مدر	کلوخ	Clod
نقع	سود	Gain
ضرر	زیان	Loss
رود راه است و جرنی است سفر		
نیر خوف است دینجر خطر است		

عربی	پارسی	انگلیسی
سبیل، طریق، صراط	راه، باخ، هلجار	Boad
سفر	جرمزه	Journey
خوف	بیم، هراس، ترس	Fear
خطر	باک، اندیشه ناک	Danger
بو فتای ظریف و دختر گزل		
همچو فیمیل ماده میل نراست		
فتی ظریف، فکه	ریدک، خوش منش	Beaw
صیبه	دختر	Girl
انثی	ماده	Female
ذکر	نراگشن	Male
مدی ترین چیمست بحر سفید		
گسپین سی عبارت از خزر است		

عربی	پارسی	انگلیسی
------	-------	---------

بحر ایضاً (۱)	دریای سفید	Mediterranean
---------------	------------	---------------

بحر الخزر	دریای مازندران	Caspian sea
-----------	----------------	-------------

آبشگون

این بدان بحر و آن روی است که گفت

قلم بخت من شکسته سر است

وله ایضاً دوییتی

تو هفت کوکب سیار را شناس بنام

سن است مهر و وینس زهره مرس مر بهرام

زحل سترن چپتر چه مشتری مون ماه

به مرگوری (۲) که بود تیر ختم کشت کلام

شمس، شارق، بیضا	مهر، خورشید، شر	Sun
-----------------	-----------------	-----

زهره	ناهید، زاور	Venus
------	-------------	-------

۱- مدی ترین بحر سفید است و این لفظ لاتین است مدع

وسط را گویند و ترین بمعنی اراضی است چون این دریا

وسط خشکیها اتفاق افتاده لهذا او را باین اسم نامیده اند

۲- مرگوری زببق را نیز گویند

برای ثبت در تاریخ

ما از یاران بر پا قرص مصدق السلطنه بودیم

و در تمام ادوار او را یاری و یابوری میگردیم و

علاقه زیادی داشتیم کشور باستانی ایران در اثر

فکر و اندیشه و کاردانی رجال وطن پرستی به

شاهراه ترقی سیر نماید و این ملت فقیر که روزی

مشعلدار تمدن و فرهنگ جهان بوده است افتخارات

تاریخی خود را تجدید نماید و در مبارزاتیکه

شروع کرده است فاتح و نیرومند بیرون آید

و این نهضت که با خون هزاران جوان ایرانی

رنگین شده بود ب نتیجه برسد، متأسفانه دکتر

مصدق باندرزهای پی در پی ما که همیشه باتقان

عده کثیری از روزنامه نگاران و اعضاء انجمن

دانشوران (آقایان عادل خلعت بسری رئیس

انجمن دانشوران فروزش مدیر روزنامه نجات

ایران - افراسیاب آزاد مدیر روزنامه آزاد

سید محمد پیامی مدیر روزنامه پیام - رفیع پور مدیر

روزنامه پهلوان و آزادی بخش و غیره و غیره) تجدید

مطلع میشود و کمی نتها ند و چون از وی ما یوسر شدیم و

متوجه گردیدیم که حرفهای ما به نتیجه نمیرسد و

دورور او را اطرافیان ناباب سدسیدیدی کشیده

و رسیدن با او را بسیار مشکل و شاق کرده

بودند در شماره ۱۱۹ روزنامه ستاره غرب مورخ یکشنبه ۲۹ دیماه ۱۳۳۰ در بجنوبه عظمت و قدرت دکتر مصدق و یارانش سر مقاله تاریخی خود را که سرلوحه آن با عکسهای مربوطه در این کتاب عیناً ملاحظه میفرمائید، کلیشه شده تحت عنوان «برای رضای خدا در این مواقع خطیر از شاه تا وزیر و از وکیل تا فقیر متحد شوید» و برای حفظ مصالح عالیله کشور عناد و لجاج را کنار گذارید» برشته تحریر در آوردم و چون پیش بینی های ما بعد از هفت ماه بوقوع پیوست و روزنامه نگار خوب نیز آنست که خوب پیش بینی کند و از قایمی که در آینده در شرف تکوین است خبر دهد بهمان ملاحظه سر مقاله مذکور را برای ثبت در تاریخ در مجموعه پنجم دین و دانش نقل مینمائیم تا دوستان و یاران ما بدانند که مدیر این روزنامه برای خدمت باین مملکت و شاهنشاه ایران از تمام سوده‌های شخصی (وکالت - وزارت - مدیر کل و غیره و غیره که در اثر همکاری با آقای دکتر مصدق برای او مقدور و میسر بوده است دست کشید و حقایقی را برشته تحریر در آورده که

اگر در آن زمان بدان عمل میشد این همسخت و همت که هرسال علاوه بر تجدید مجد و عظمت دیرین خود از لحاظ ترقی و تعالی مردم و بهبود وضع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی هم بهر احلی میرسید که دیگر نگرانی های بی دریغ امروز وجود خارجی پیدا نمیکرد.

سلیمان سیاسی

آبرویان
تفصیلاً
شماره
محل اصدار
تهران خیابان چراغ گاز نمبر
۳۳۱۰۰
خانه نمبر ۱۰۰
بهائی سنگه خانه
۲ ریال

ستاره خورشید

شماره پنجم
مجله
محل اصدار
تهران خیابان چراغ گاز نمبر
۳۳۱۰۰
خانه نمبر ۱۰۰
بهائی سنگه خانه
۲ ریال

برای رضای خدا در این مواقع خطیر

از شاه تا وزیر و از وکیل تا فقیر متحمل شویند
و برای حفظ مصالح عالیه کشور رعایت و اجتناب را کتب کنند



برای رضای خدا در این مواقع خطیر از شاه تا تا وزیر
و از وکیل تا فقیر متحد شوید و برای حفظ مصالح
عالیه کشور رعایت و اجتناب را کتب کنید

در این موقع که ستاره غرب وارد ششمین سال مراحل
انتشار خود می شود بخدا و ندمتعال سوگند میخورم از سال ۱۳۲۵
که به عالم نامه نگاری پا گذاشته ام و یک مؤسسه آبرو مند فرهنگی
بدنیای علم و ادب تقدیم کرده ام و روزنامه ستاره غرب و
مجموعه دین و دانش و خواندنیهای مصور و تألیفات متعدد
دیگر را پیشگاه دانش پژوهان عرضه داشته ام جز خدمت باین
آب و خاک و پیروی از مصالح عالیه کشور و تقویت
راه مردان و آزادخواهان و وطن پرستان نظری دیگر
نداشته ام و هیچوقت پیرو امیال نفسانی خود نبوده و همیشه
با وطن فروشان و رجاله های سیاسی درستیز بوده و بمفاد و
اعتصام بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا برای اتحاد و اتفاق ملت ایران
بشهادت همین آقای دکتر مصدق نخست وزیر منتهای کوشش
و فعالیت را از خود بروز داده برای ایجاد وحدت ملی جانان و
مالا فداکاری کرده ام زیرا معتقدم که سر بقاء قومیت و بقاء ملت
ما تا کنون همان وحدت ملی بوده است .

اگر بتمدن گذشته ایران باستان نظر افکنیم می بینم
سر عظمت ایران باستان و ایرانیان آن زمان که بزرگترین
و مقتدرترین دولت دنیا محسوب میشد همین بود که ایرانیان
در هر کجای دنیا بودند مانند سلسله زنجیری بهم پیوستگی

داشتند و مثل حلقه‌های آن محکم و مستحکم بهم دیگر بسته و پیوسته بودند. صد هزاران خیط یکتا را نباشد قوتی - چون بهم بر تافتی اسفند یارش نگسلد.

و بهمین جهت دنیائی را بلرزه در آورده و عالمی را در سیطره خود داشتند.

من برای احیای این عظمت باستان و بافتخار تمدن درخشان آن که روزی مشعلدار علم و فرهنگ جهان متمدن بوده از دوره پانزدهم که کاندیدای انتخابات شهرستان کرمانشاه بودم و علیه قوام السلطنه مبارزه می‌کردم بنای همکاری صمیمانه را در تحصن دربار (دی ماه ۱۳۲۵) که روزنامه ستاره غرب ارگان متخصصین بود با آقای دکتر مصدق گذاشتم و حال آنکه آقایان مکی - دکتر بقائی - حائری زاده و غیره و غیره که اکنون از نزدیکان و مقربان درگاه نخست وزیرند در آن زمان راهی مخالف مامی می‌مودند و آنها بوسیله دستگاهی سرکار آمده بودند که میخواستیم از انحرافات دولتی که آنان بآن وابسته بودند بسازمان ملل متفق شکایت کنیم. من برای تجدید افتخارات گذشته نیاکان خود و پیشرفت دین خنیف اسلام در موافقی با آیت الله کاشانی همکاری داشتم که جز عده معدودی کس را جرئت نبود در زیر درختان کهن سال منزل آیت الله کاشانی بمصاحبت معری اله برخیزد و اغلب اوقات بمن میفرمودند آ یا جوی غیرت پیدا میشود!

من در اوقاتی با اقلیت دوده بانزدهم عبدالقدیر آزاد

حسین مکی دکتر مظفر بقائی - حائری زاده هم آهنگی صمیمانه داشتم و برای استخلاص آنها در زندان میکوشیدم که اکثر رفقای امروزی آنها میتوان گفت:

از ترس حبس و زجر در گوشه های انزوا غنوده بودند و یارای دم زدن نداشته و با کمال شجاعت و رشادت هم بمقامات انتظامی برای استخلاص آنان مراجعه می‌کردم و هم در روزنامه ستاره غرب نیز وسایل تقویت دوستان زندانی خود را فراهم می‌کردم من با جمال امامی که واقعا برای استخلاص آیت الله کاشانی از حبس و تبعید کوشا بودند مکررا تماس گرفتم و شاهد حسن نیت و اقدام وطن پرستانه و مجدانه وی بوده‌ام.

من از این اقدامات هیچوقت نظر شخصی نداشته و همه آقایان نامبرده بالا که شاهد و ناظر فعالیت ما بوده اند و اکنون نخست وزیر و وکیل و وزیرند نیک میدانند جز خدمت بوطن و وطن پرستان نظری نداشته و شرکت من در حزب استقلال که از احزاب خوشنام و فعال و مبارز کشور است و بهیچ یک از سیاست های خارجی بستگی ندارد نیز برای تأیید اقدامات گذشته خود بوده که بلکه بتوانم کشتی شکسته کشتود را بساحل نجات رسانیم و از این تفرقه و تشتت ملت و مملکت را نجات دهیم زیرا:

چو ایران نباشد تن من میاد
بر این بوم و بر زنده یکتن میاد
همه سر بسر تن بکشتن دهیم
از آن به که کشور بدشمن دهیم

ولی مناسبانه اوضاع و احوال بقدری خراب است که نفاق جای اتفاق را گرفته و عوامل ناموزون بقدری خوب دل خود را بازی میکنند که اگر اعلیحضرت شاه و نخست وزیر و آیت الله کاشانی - عبدالقادر آزاد - جمال امامی که بوطن پرستی همه آنان ایمان دارم و در موقع ضروری همه را آزمایش کرده ام سیاست واحدی برای اداره مملکت و جلوگیری از فقر و مسکنت و رفع تشنج و بحران فکری اتخاذ نکنند و فکری برای متخصصین ننمایند و کار را به باری هر جهت بگذرانند و نقشه اقتصادی و انتخاباتی خود را با رعایت آزادی مردم عمل نکنند دیری نخواهد کشید که با حوادث خونین روبرو میشویم که جلوگیری از آن نه برای نخست وزیر و نه برای آیت الله کاشانی و نه سایر وطن پرستان مقدور نخواهد شد.

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال

سلیمان یونسی

اقبال دانشگاه

ماه اقبال بر آید ز بر چرخ مراد
کز نگارم ز سر کوی بر آید روزی



آقای دکتر منوچهر اقبال که در تاریخ ۱۸ دیماه ۱۳۳۳ بسمت ریاست دانشگاه تهران منصوب شده اند یکی از بهترین و خدمتگذارترین فرزندان این کشور است که الحق خوب توانسته است با پیروی از منویات **ملوگانه دین خود را** بمام میهن ادا نماید.

آقای دکتر اقبال متجاوز از ده مرتبه بمقام وزارت رسیده اند و در تمام مدتیکه وزیر بوده اند زودتر از همه آمده و دیرتر از دیگران رفته اند و تمام کارهای وزارتخانه هائیکه تصدی داشته اند (وزارت کشور - بهداری - راه ...

شخصاً کنترل نموده و حتی واردهای وزارتخانه های مربوطه نیز خود دیده و دستورهای جامع و کافی و شافی برای تمشیت امور و سرعت در کار و بسا سخ بشکایت مراجعین داده اند. **دکتر اقبال** بسو چیز اهمیت فراوان میدهد
 ۱- خدمت بمملکت ۲- رضایت شاهنشاه - در خدمت بمملکت از دوستان و رفقای باوفا و درستکار خود استفاده میکند و برای رضایت شاهنشاه از هیچگونه فداکاری دریغ نمیدارد.

دکتر اقبال در رفیق بازی سرآمد همقران خود میباشد و در دوستی و رفاقت این ضرب المثل را دارد
 من برای رفیق بهترین یاورم
 ولی برای نخست وزیر بد تره خورد نمیکنم

الحق در زمان نخست وزیری سپهبد زاهدی این ضرب المثل که معروف به **تراقبال** کرده اند خوب به ثبوت رسیده و دکتر اقبال نیز نیک آنرا اجرا کرد. **دکتر اقبال مردی است متواضع - دکتری است حاذق - کاردانیست ماهر و زیربست مدبر و هر کس بیوگرافی صحیح او را که زیلا چاپ میشود بخواند بی خواهد برد ماچه اندازه در گفتار خود صادقیم.**

آقای دکتر اقبال (هنو چهر) استاد گرامی

بیماریهای گذرا

آقای دکتر اقبال بسال ۱۲۸۷ متولد شده اند - تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران انجام داده و بسال ۱۳۰۵ باروفا رهسپار شدند - کلاس پ - ث - ان - را در دانشکده علوم مون پلیه و تحصیلات پزشکی را در دانشکده پزشکی پاریس پیاپی رسانیدند.

پس از توفیق در امتحانات سال پنجم مدتی برای مطالعه در رشته بیماریهای گند زا صرف وقت نمودند و بدریافت گواهینامه طب مستعمراتی از دانشکده پزشکی پاریس نائل آمدند - سپس مدت یکسال برای تهیه پایان نامه خود نزد پرفسور هلمبر استاد بیماریهای گندزای دانشکده پزشکی پاریس بکار مشغول شدند و در ژوئیه ۱۹۳۳ پایان نامه خود

را در باب (نقریت های از تمیک زودرس در مملکت)
از تصویب هیئت قضات گذرانیدند باخذ درجه دکتر او
مدال نقره و عنوان شورای دانشکده پزشکی پاریس
ناائل شدند در اکتبر ۱۹۳۳ بایران باز گشتند و از همان وقت
در بخش پزشکی بیمارستان لشکر ۸ شرق (مشهد) بخدمت
وظیفه مشغول شدند

پس از انجام دادن خدمت زیر پرچم مشاغلی را که عهده
دار شده اند بقرار ذیل است :

- ۱- ریاست بهداری شهرداری مشهد
- ۲- ریاست بخش بیماریهای گندزای بیمارستان رازی
از شهریور ۱۳۱۵

- ۳- دانشیار دانشکده پزشکی در سال ۱۵۱۸
- ۴- استاد کرسی بیماریهای گندزا و ریاست بخش
بیماریهای گندزا در سازمان نوین دانشکده

- ۵- عضو شورای عالی بنگاه باستور ایران
- ۶- عضویت مدیره سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی
- ۷- عضویت مدیره شیر خورشید سرخ ایران
- ۸- عضو شورای عالی بهداشت
- ۹- از سال ۱۳۲۱ تا سال ۱۳۲۸ به ترتیب معاونت و
کفالت و وزارت بهداری - وزارت پست و تلگراف - فرهنگ
راه - کشور را نیز عهده دار بودند

آقای دکتر اقبال عضو پیوسته مجمع پزشکان بیمارستان
های پاریس نیز میباشد و بدریافت نشان درجه اول همایون
با حمایل مفتخر شده اند و نیز دارای نشان کویماندور
لژیون دونور از دولت فرانسه میباشد



جناب آقای فتح‌الله نوری اسفندیاری

جناب آقای فتح‌الله نوری اسفندیاری فرزند مرحوم محترم
السطنه یکی از رجال خوب و وطنپرست و شاهدوست
ایران هستند و همیشه برای خدمت بمردم آماده میباشد.
هر کس حاجتی داشته باشد و دست نیاز بسوی ایشان
دراز کند صمیمانه در انجام حاجتش میکوشد و از خداوند متعال
دائماً تمنا دارند که او را در خدمت بمردم موفق و مؤید بدارد
جناب آقای نوری اسفندیاری بعباد این اشعار که از
سعدی علیه‌الرحمه میباشد زیاد علاقمند است و اتصافاً خوب
بدان عمل مینمایند

عبادت بجز خدمت خلق نیست بتسبیح و سجاده و دلخ نیست
خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است
و ما برای اینکه از یگفرد خدمتگذار مملکت و ملت
تشویق کرده باشیم ذیلاً کلیشه و بیوگرافی مختصر ویرا
برای مزید اطلاع علاقمندان بدین و دانش درج مینمائیم

فتح‌الله نوری اسفندیاری دارای شناسنامه شماره

۳۳۹۹۲ صادره از بخش پنج تهران متولد ۲۳ تیرماه ۱۲۶۸

امتحان شش ساله متوسطه خود را در پاریس داده و در مدرسه
سیاسی پاریس تحصیل کرده است. تاریخ دخول بخدمت
دولت وابستگی سفارت لندن اول آبانماه ۱۳۹۳ دیر سوم



سفارت مزبور ۱۵ بهمن
ماه ۱۲۹۳ - دیر دوم
همان سفارت نهم مهرماه
۱۲۹۸ دیر اول سفارت
لندن اول آذرماه ۱۲۹۹
معاون اداره اول سیاسی
وزارت امور خارجه ۲۲
دیماه ۱۳۰۳ رایزن سفارت
واشنگتن ۱۹ خرداد
۱۳۰۵ نماینده دوم ایران
در کنفرانس بین‌المللی
تلگراف بیسیم واشنگتن
مهر ۱۳۰۶ رایزن سفارت
پاریس اول فروردین
۱۳۰۸ رایزن و شارژ دافر

سفارت لندن ۱۳ مهر ۱۳۰۹ - رئیس اداره اقتصادیات وزارت امور
خارجه ۱۲۹ اسفند ۱۳۱۰ - رئیس اداره تابعیت و سجات و تذکره
همان وزارت خانه ۱۴ شهریور ۱۳۱۱ شارژ دافر لندن پنجم
بهمن ۱۳۱۱ نماینده ایران در کنفرانس بین‌المللی نفت لندن تیر ۱۳۱۲
رئیس اداره تابعیت و سجات و تذکره وزارت امور خارجه ۳۱
مرداد ۱۳۱۳ رئیس اداره چهارم سیاسی همان وزارتخانه هفتم
خرداد ۱۴۱۴ نایب رئیس شورای عالی احصائیه هجدهم شهریور
۱۴۱۳ رئیس هیئت مؤسسه شورای عالی احصائیه شهریور ۱۳۱۴
نماینده ایران در کمیسیون سرحدی ایران و عراق آبانماه ۱۳۱۴

این چهارشغل اخیراً توامادارا بوده است - رئیس تشریفات وزارت امور خارجه اول تیر ماه ۱۳۱۵ عضویت هیئت مدیره شرکت سهامی بیمه ایران ۲۰ آذر ماه ۱۳۱۶ بازرس کل وزارت تجارت اول تیر ماه ۱۳۱۷ کارمند هیئت نظارت بانک ملی ایران ۱۳ آذر ماه ۱۳۱۸ رئیس هیئت مدیره کل بیمه ایران ۴ دیماه ۱۳۱۸ این پنج شغل اخیراً توامادارا بوده است - نماینده دولت در شرکت نفت انگلیس و ایران ۲۳ دیماه ۱۳۲۰ وزیر مختار ایران نزد دولت لهستان مقیم لندن در مرقع جنگ بین المللی دوم وزیر مختار ایران در واشنگتن و عضو علی البدل ایران در بانک بین المللی هشتم اردیبهشت ۱۳۲۶ کارمند شورای عالی سازمان برنامه هفت ساله ۲۹ شهریورماه ۱۳۲۸ رئیس هیئت اقتصادی ایران در کنفرانس بین المللی اقتصادی کشورهای اسلامی در کراچی ۲۳ مهر ۱۳۲۸ رئیس هیئت اقتصادی ایران در نیودلهلی ۳۰ آذرماه ۱۳۲۸ - دو ماموریت اخیر باحفظ سمت کارمندی شورای عالی برنامه هفت ساله انجام یافته - از اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۳ بریاست شورای عالی برنامه و باحفظ سمت مزبور برای حل مشکل نفت به عضویت کمیسیون نفت برای مذاکره بانمایندگان کنسرسیوم انتخاب شدند . (در کابینه مرحوم فروغی و مرحوم رزم آرا و جناب آقای علا (کابینه اول) نامزد وزارت خارجه و وزارت اقتصاد ملی بودند)

مجله دین و دانش همیشه کوشش دارد از بهترین آثار نویسندگان مشهور معاصر را که براساس مکتب اسلام تفکرات خود را استوار کرده و از کتاب آسمانی قران کسب فیض نموده و الهام میگیرند بنظر خوانندگان محترم برساند

اینک مقاله از نوشته های جدید نویسنده توانا آقای محمد جناب زاده که هنوز بچاپ نرسیده و در مسائل مهم منطق حیات و عشق به آفریدگار و مسئله روح مرقوم داشته و به مجله ما هدیه فرموده اند زیب صفحات خود قرار دهیم .

هو العالمیم الحکیم

منطق حیات

سیر علمی و فلسفی بتدریج از بحر آنها و جزر و مدهای گمراه کننده ای که در بیک قرن و نیم اخیر با آن مواجه شده بود اینک بطرف حقیقت و هدایت توجه مینماید کوستا ولوین در کتاب آرا و عقاید در تلو طبقه بندی اشکال مختلف منطق فصلی راجع بمنطق دینی دارد، نامبرده برای انواع منطق پنج صورت قائل شده و آنها را بدین تقسیم شماره بندی کرده است

منطق حیات، منطق عاطفی، منطق جماعتی یا اجتماعی منطق دینی؛ منطق عقلی

در موضوع منطق حیات میگوید امر زندگانی و بقاء بکلی از تأثیر اراده ما خارج است و حیات مولود مطابقت هائی میباشد که آن مطابقت هادرائر اثر ژبها و نیروهای مجهولی است که از شعاع فکر ما بکلی دور است منطق حیات دوام فرد و نوعی را که بدان تعلق دارد مرتب میسازد ولی در هر حال این منطق بمنزله زمینی است که غرایز ما را پرورش میدهد و منطق عاطفی را تربیت میکند

منطق عاطفی راهنمای موجودات ذی حیات بوده و همگی قبل از اینکه آن منطق را بشناسند احساس کرده و در تحت هدایت منطق حیات به حفظ نوع توانا شده اند مثلاً یک مرغ خانگی بوسیله منطق عاطفی جوجه های خود را تربیت میکند، آنها را اداره مینماید و طرز تغذیه و دانه برچیدن را بآنها یاد میدهد. بعقیده کوستا و لوین منطق عاطفی بر دایره لاشعوری تسلط دارد و تابع دلیل و برهان مانند منطق عقلی نیست - هر کس بر منطق عقلی تسلط دارد اما منطق عاطفی بر افراد مسلط است. منطق عقلی بمبادی مادی که از تجربه و مشاهده حاصل گردیده استناد و اتکاء دارد ولی احساسات غیر ارادی که البته آنها تابع نظام دقیقی است ولی از نظر ما پوشیده است منطق عاطفی را بوجود میآورد و موجب اندوه و عشق و سرور و خشم و جزر و مدهای روحی میگردد.

منطق جمعی از منطق عاطفی و عقلی شاید بمقدار کمی

سرچشمه بگیرد ولی روح جمعی که بوسیله اجتماعی بوجود میآید و احساس آن جمع بعداً فراطمیرسد منطق عقلی نمیتواند در آن نفوذ کند. منطق عقلی يك منطق شعوری است که هوش و تفکر و استدلال را با هم آمیزش میدهد و احتیاجات را جلوه گر میسازد راه خوب زندگانی کردن و ایجاد وسیله نمودن را میآموزد - علم بدان وسیله قوت پیدا میکند منطق دینی مانند منطق عاطفی بلا شعور نیست و انسان را بفکر و تأمل وادار میکند تدبیر حالت خود را تغییر میدهد لیکن ماهیت وجود هر آن تغییر پذیر نیست. ایمان شخص متدین محالات عقلی را غیر ممکن نمیداند و هر قدر تمدن پیش برود ادله و مباحث علمی روح دیانت را نمیتواند متزلزل سازد

ژان ژاک روسو در کتاب امیل مینویسد آدم خوشبخت کسی است که در عزالت بسر میبرد زیرا بکسی محتاج نیست بنابراین فقط خداوند جهان از سعادت مطلق بهره مند است لیکن کدام يك از ما این قسم سعادت را میخواهد اگر يك موجود ناقص میتواندست به تنهایی رفع احتیاج و نیاز مند بهای خود را بنماید باز هم سعادت مند نبود زیرا چون تنها بود بدبخت بود **روسو** در این بحث ضرورت زندگانی اجتماعی را با آنکه در معنی چندان با آن موافق نبوده است مدلل میسازد و در این بحث استدلال مینماید که رنج و عذاب افراد را با هم پیوند میدهد و هر کس که از مشاهده بدبختی ها خود را بجای ستیدگان میگذارد نیکی و مروت و ترحم و احسان و سایر تمایلات نطفیه و مطبوع که بنا بر هدایت فطرت انسان خواهان آن است در

آورشد میکند و در عمل تربیت دینی را لازم می‌شمارد چنانچه در همین کتاب از زبان یکی از پیشوایان دینی ناحیه ساواتملیمانی دقیق در امر خدا شناسی میدهد ششیش میگوید «تصور ناقص و محدودی که از عظمت خالق در ذهن من یافت میشد توسعه دادم هر قدر ذهن خود را باین نور ابدی نزدیکتر میکنم درخشندگی آن مرا بیشتر خیره میکند اقرار دارم خدا جسم نبوده و محسوس نیست. قبول دارم آن عقل کلی که بر عالم فرمانروایی میکند بخشی از عالم نیست. خدا تنها موجود مطلق تنها فعال و مدیر مطلق است که بدون واسطه حس میکند اراده میکند و هم مافکر و احساس فعالیت، اراده و آزادی وجود خود را از او میگیریم جهان و آنچه در او است او درست کرده همه چیز را اوساخته و برداخته خدا ازلی و ابدی است خدا قبل از هر چیز بوده و تا زمانی که چیزی باقی است خواهد بود، تمام مکانها و تمام زمانها برای او یک زمان بشمار میآید قدرت بشری بدون اسباب توانا نیست اما قدرت خدا اسباب نمیخواهد. خدا خوب و مهربان است. خوبی بشر عبارت است از محبت و علاقه نسبت بهم نوعان و علاقه خدا به نظم است که موجودات را باقی نگاهدارد و هر جزئی را بکلی متصل سازد. ظلمی که مردم بهم میکنند کار خودشان است نه کار خدا. هرج و مرج اخلاقی که در جهان حکم فرماست و بعضی فلاسفه آنرا دلیل و منطق الحاد و کفر بعد اقرار میدهند با اندک مطانعه روشن میشود که عملیات خود بشر است. عدالت آدمیان عبارت از این است که بهر کس هر چه

حق اوست بدهند عدالت خدا عبارت از این است که حساب آنچه را به بندگان خود داده است بخواهد. روسو عقاید علمی و مستنیطات عقلی خود را در باره دین میخواهد از زبان يك کشیش مسیحی اظهار نماید زیرا او در زمان و تاریخی زندگانی نمیکرده که روح العباد مذهبى طغیان داشته و عامل انقلاب عظیم و سفک دماء در فرانسه شده ولی از کلمات او پیداست که بطور غیر مستقیم از تعلیمات دین اسلام در باره خدا شناسی بهره مند شده و خواسته است ادراکات و اکتسابات خود را از طریق علمی و فلسفی بر نک دینی و مسیحیت در آورد. البته بر تستانها و پیروان لوتر و کالون که تغییرات کلی در معتقدات کلیسا دادند بی خبر از تعلیمات اسلام نبودند گاهی دوستان و آشنایان بر من خرده میگیرند که چرا در اثبات ضرورت دین یا مزایای دین مقدس اسلام از مشاهیر بیگانگان دلیل و برهان میآورم من خود را در این روش از چند جهت ذیحق میدانم نخست آنکه دین اسلام دین عمومی جهان است و اگر فکر درخشنده و صحیحی در باره فضیلت احکام اسلام از مغز و زبان و قلم یکی از بزرگان و دانایان معروف جهان جاری شد دلیل ندارد من آنرا نشنیده و نادیده بگذارم در مرحله دوم من معتقدم باید از دریچه روح و فکر و مغز و میزان معرفت افراد وارد در بحث مسائل شد راهزنان دین برای تفریب میبانی اجتماعی ماودنیای اسلام از راه فلسفه و علوم طبیعی وارد شده و گفتار بزرگانی از دانشمندان طبیعی اروپا را در این باره سند انکار خدا و ناچیز بودن مبانی دین قرار داده و این افکار

مشتوم و سسترا که علم بمعنی صحیح این کلمه با آن مخالفت دارد بنام تکامل علمی در میان نسل جوان انتشار میدهند من اگر از گفتار آنها شاهدی دلیل بر رد دعاوی باطل گمراهان نیاورم و سفسطه‌ها و مقاله‌ها و تحریف کلمات و لغات و مطالب را در نظر جوانان روشن نسازم و با همان اسلحه‌ای که وارد مبارزه و راهزنی شده‌اند با آنها جواب ندهم خلیجان اذهان پاک و شسته نمیشود ولی وقتی جوانان ماد استند و فهمیدند که در فرهنگ و تمدن اروپا امریکا هم دیانت و خداشناسی ارزش و اعتبار کامل دارد آداب و رسوم زندگی در آن ممالک همه جا می‌کند و کاپاره و مجالس رقص و زنان عربان و مقاصد اخلاقی وجود ندارد و این نوع مکانها در محل‌های خاص و اصول شرافت و عفت و ناموس محترم است و هیچ آدم با شرافتی که تعداد آنان کم نیست حاضر نیست روی اصول خانوادگی قلم بطلان بکشد و شب‌ها تا سحر بازنان هر جایی و میکساری هم آغوش باشد و اگر چنین بود در آنجا سنک روی سنک بند نمیشد و نژاد و نسل آنها رو با نقراض و تباهی و فساد میرفت و این اکتشافات و اختراعات و ترقیات علمی و نظام و ترتیب قوی وجود نداشت و افراد بیدین مانند پل سارتر و صفوف خدا ناشناسان کم و معدودند و به خرافات و اباطیل آنها هم دانیان و فلاسفه اروپا و امریکا پاسخ دندان شکن دادند و ای سیاست تخریب و راهزنی ایجاد میکند بهما تقسم که وسائل فساد اخلاق و تزلزل میانی خانوادگی و تجمل پرستی و موجبات تقویت رقابت و فساد و خود نمائی را فراهم کرده و بندر دزدی و احتکر و گران فروشی و ربا خواری و

دروغ و نادرستی را کاشته است در انهدام معتقدات دینی و خداشناسی آنچه گمراهان بهم یافته‌اند جمع آوری کرده و چاپ نموده بر اینگان در دسترس مطالعه ساده لوحان قرار دهد و مسئله میداء و معاد را در نظر افراد ماموهم جلوه گر سازد تا بتواند از میان آنها خائن و جاسوس و وطن فروش و دزد و راهزن ناموس بدست آورد و بفتح خود بکار اندازد. دلیل من در نقل عقاید بزرگان اروپا در مباحث دینی این مطالب بوده و هست و البته نمی‌گویم که همه نویسندگان طرفدار دین اروپا و امریکا حقایق اسلام و دیانت را خوب فهمیده و درک کرده و اشتباهات و لغزشهایی احیاناً ندارند نه چنین است ولی در هر حال این نکته در عقیده نسل جوان نفوذ میکند که فرهنگ جهان با دین ارتباط کامل دارد و اگر معدودی در لباس فیلسوف و نویسنده و دانشمند در آمده‌ترهاتی بهم یافته و سیاست آشوب و تخریب و نفاق از آن استفاده میکنند ارتباطی با حقیقت عالم و فرهنگ و دانش ندارد

روسو در کتاب قرار داد اجتماعی می‌گوید (حضرت محمد ص) نظریات صحیح داشت و دستگاه سیاسی خود را خوب مرتب نمود و تازمانی که طرز حکومت او در میان خلفای وی باقی بود حکومت دینی و دنیوی شرعی و عرفی یکی بود و کشورهای اسلامی خوب اداره میشد روسو نسبت بدیانت اسلام بسیار خوشبین بوده است.

منتسکیو در کتاب بیست و چهارم از روح الفوانین در رد گفته بایل که گفته است اگر انسان بکلی منکر وجود خدا

باشد و هیچ خدائی را نپرستد بهتر از آن است که بت پرستی را شعار خود قرار دهد می گوید آقای بایل می گوید اگر انسان هیچ مذهب نداشته باشد بهتر از آن است که يك مذهب بد را قبول کند در حقیقت می خواهد اینطور بگوید که اگر من وجود نداشته باشم. بهتر از این است که وجود داشته و مردم مرا يك آدم بد و شرور و مردم آزار بدانند ولی باین نکته توجه نکرده که اگر بگویند فلان آدم وجود ندارد در زندگی نوع بشر تأثیری نمی نماید و تغییری حاصل نمیشود و نیز وجود او تغییر در زندگی انجمنی جامعه بزرگ بشری نمیدهد ولی هر گاه بگویند خدا نیست بلافاصله فکر آزادی مطلق بغاظرها خطور میکند و بخود سری و طغیان و شورش نسبت بهمه چیز میرسد ولی وقتی گفتیم خدا هست آنوقت فکر آزادی نامحدود و شورش بر ضد همه چیز در بشر بوجود نمی آید بدلیل اینکه همواره و همه جا خدا از خود سری افراد بشر جلوگیری میکند زیرا اعتقاد بخدا و یادداشتن مذهب مانع طغیان و عصیان است - اگر شخص یا ملتی مذهب داشته و در این حال گاه گاه از اصول مذهب ترمد نموده یا سوء استفاده کرد بهتر از آن است که مطلقاً مذهب نداشته باشد - منتسکیو خواه از روی عقیده یا تقیه نظر نیکی نسبت باسلام ندارد اما در هر حال عقاید او در باب لزوم پرورش دین قابل توجه است. دیانت از نظر متاخرین و معاصرین هم بی اندازه قابل توجه بوده و چون ماتر بالیستهای افراطی از راه براهین علمی و اصول تحولات و فعل و انفعالات ماده خواسته اند عقیده خدا

پرستی را باطل سازند بسیاری از علمای طبیعی از راه تجربه و تجزیه ماده و عجائب حیرت آور آن پاسخ خدا نا شناسان را داده اند - این بحث از هزاران سال تا امروز و در زمان ما و بعد از ما ادامه خواهد یافت و روزی علم بحر حله ای خواهد رسید که هر گونه سوء تفاهمی را در مسئله خدا و دین و عبادت از میان خواهد برد و همان روزی است که خدا در کلام مجید وعده داده که ان الارض یرثها عبادی الصالحون

دانشمند معاصر آقای حسین کاظم زاده ایرانشهر در کتاب اصول اساسی روانشناسی زیر عنوان عشق خدائی در بشر مینویسد.

چنانکه یکرزن که هنوز مادر نشده آن حال پر ذوق درونی مادری پس از زائیدن بمحض آنکه نخستین بار چشمش بصورت بچه خود افتاد احساس میکند هرگز درك حس نمیتواند کرد همانطور حال آن کس که در خلو نگاه دل او پرتو عشق خدائی تولد مییابد جز برای خود او معلوم نتواند شد و کسیکه خود آن حال را در درون خویش حس نکرده باشد بومی از آن حال نتواند برد چه بگفته مولوی حال بخته را خام کی تواند دانست .

اندر حریم پاک عشق آزاده از زنجیر عقل بس
بازها بشنیده ام و ان محرم اسرار کو

یکی از صفات خاص عشق خدائی این است که همه موجودات را بدون استثناء در زیر شهباز رفت خود جمع میکند و همه آفریدگان را در سینه بی انتهی خود نوازش و

پناه میدهد

در هر چه دیده‌ام تو نمودار بوده‌ای

ای نانموده رخ توجه بسیار بوده‌ای

عشق خدائی غذای حقیقی ناطقه و ارواح کامله

است - فرمانروای حس و وظیفه و عقل و همه قوا است
عشق خدائی اضداد را در خود جمع دارد آنها را با هم آشنا
 میکند، آشتی میدهد تاثیرهای آنها را بایکدیگر هم آهنگ
 میسازد و از این آشتی و هم آهنگی جمال و آسایش و خرسندی
 و کمال و شادی میزاید

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر**یادگاری که درین کنبد دوار بهماند**

قدرت عشق خدائی را مولوی در این قطعه توصیف میکند

عشق جوشد بحر را مانند دیک

عشق سایه کوه را مانند ریک

عشق بشکافد فلک را صد شکاف

عشق لرزاند زمین را از کزاف

با محمد بود عشق پاک جفت

بهر عشق او خدا لولاک گفت

در نکنجد عشق در گفت و شنید

عشق دریانی است قعرش ناپدید

عشق کاملان و واصلان حقیقت پیوسته با عقل همراه است

آشتی ده در میان عقل و دل**تا برون آئی ز بند آب و گل**

مغز و دل بایکدیگر انباز کن

عقل را با عشق حق همراز کن

یکدل یک مغز و یک آهنگ شو

فارغ از هر قیل و قال و جنک شو

از دوئی خیزد همه جنک و ستیز

در پناه آن و یکتائی کربز

چون حقیقت یک بودای راه جو

هم تو یک شو تا بیابی ره بدو

این حقیقت همچو خورشید جهان

نور و گرمی بخشدت هر دم بجان

نور این خورشید عقل دور بین

گرمی او سوز عشق آتشین

عشق نیرو عقل بینائی دهد

جان زمستی و ز تاریکی دهد

نور عقل و سوز عشق بپریا

میرسانندت بکاخ کبریا

۲ = روح فنا فا پذیرت

مسئله روح و روان از مسائل پیچیده و از معضلات علم و دانش است و آدمیان و فلاسفه و عرفا و پزشکان و روان شناسان هر یک از زمان باستان تا امروز در اطراف کیفیت و ماهیت روح سخنانی گفته و نظریات و عقایدی اظهار داشته اند و این بحث در حال حاضر و در فرهنگ آینده باز هم مورد دقت و بررسی و مطالعه خواهد بود

در کلام مجید در باب روح و نفس آیات عدیده ای خواننده میشود از آن جمله در سوره سجده آیه ۹ خداوند میفرماید **ثم سویه و نفخ فیہ من روحہ و جعل لہم السمع و الابصار و الافئدہ** سپس آن نقطه بی جان را نیکو بیاراست و از روح خود در آن بدهید و شماراداری چشم و گوش و قلب و حس و هوش گردانید و در سوره الاسراء ایزد راهنما خطاب به بنی اکرم (ص) فرماید **و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اویتیم من العلم الاقلیلا** ای رسول ما تورا از حقیقت روح میپرسند جواب بده روح بفرمان خداست بیواسطه جسمانیات با امر الهی بیدنها تعلق میگیرد و شما بحقیقت آن بی نمیباید زیرا آنچه از علم به شما داده اند بسیار اندک است و چیزی را با دانش کوتاه خود در دنیا بید و در باره نفس در سوره ال عمران آیه ۱۴۵ فرماید **و ما کان لنفس ان تموت الا باذن اللہ کتاباً مؤجلاً** - هیچکس جز بفرمان خدا نخواهد مرد که اجل هر کس در لوح قضای الهی بوقت معین ثبت است

و در آیه ۱۸۵ از همین سوره فرماید **کل نفس ذائقة الموت و انما یوفون اجورکم یوم القیمہ** هر نفسی شریعت تلخ مرگ را خواهد چشید و روز قیامت همه شما بمزد اعمال خود کاملاً خواهید رسید در سوره ۱۵ اعراف آیه ۲۸ است **کما بدأکم تعدون** چنانکه شمارا در اول بیافرید دیگر بار بسویش باز آید - در سوره لقمان آیه ۳۴ میخوانیم **و ماتدری نفس ماذا تکسب غدا و ماتدری نفس بای ارض تموت ان اللہ علم خبیر** هیچکس نمیداند که فردا از سود و زیان چه خواهد کرد هیچکس نمیداند که بکدام سرزمین مرگش فرا رسد پس خدا ب همه چیز دانا و بر کلیه اسرار و دقائق عالم آگاه است

روح در قرآن در پنج معنی بکار برده شده فاذا سوئیتہ و نفخت فیہ من روحی **فقهوا لہ ساجدین** - خدا روح خود را به آدم دمید و بدن او را راست کرد و برای زندگانی بیدار نمود و امر فرمود بملائکه او را سجده کنند در سوره انبیا آیه ۹۱ **فنفخنا فیہا من روحنا و جعلناھا وابنتھا ایلہ للعالمین** در مریم روح خود را دمیدیم و او و سرش را نشانه از قدرت و خلاقیت خود برای عالمیان قرار دادیم در کتاب توره سفر پیدایش آیه ۷ است که خداوند آدم را از خاک زمین به سرشته در وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد - و در آیاتی چند چند روح در قرآن امر خدا خوانده شد در سوره نحل و بعضی سوره های دیگر است در این معنی است در سوره نحل آیه ۳ **خداوند فرماید یفرزل الملائکة بالروح من امرہ** خدا فرشتگان

و روح را با مرخود میفرستد در سفر خروج باب ۳۵ آیه ۳۰
 ۳۱ خداوند بصلیل از سبط یهودا را به روح خود از حکمت
 فطانت و علم و هنری پر ساخته در سوره نساء آیه ۱۶۹
 فرماید .

یا اهل الكتاب لاتقلوا فی دینکم و لاتقلوا
 علی الله الا الحق انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله
 و کلمتسه القیها الی مریم و روح منه فآمنوا بالله
 و رسله و لاتقلوا لثلاثه انتهوا خیراً لکم انما الله
 اله واحد سبحانه ان یكون له ولد ما فی السموات و
 ما فی الارض و کفی بالله و کیلا ای اهل کتاب در دین
 خود اندازه نگه دارید درباره خدا جز برستی سخن نگویید
 در حق مسیح عیسی فرزند مریم جز این نشاید گفته که اورسول
 خدا است و کلمه الهی و روحی از عالم غیب و الوهیت که بمریم
 فرستاد پس بخدا و همه فرستادگانش ایمان آورید و بتشلیت
 (پدرو بسر - روح القدس (اب'ین روح) قائل نشوید از ابن
 گفتار شرک باز ایستید که جز خدای یکتا خدائی نیست خدا
 منزله و برتر از آن است که اورا فرزندی باشد هر چه در آسمان
 و زمین است ملک اوست و خداتنها برای نگهبانی همه موجودات
 کافی است .

در سوره ۹۷ و ۷۸ و ۷۰ روح قرین ملائکه شمرده شده
 در سوره ۲۶ آیه ۱۹۳ روح الامین به قلب رسول اکرم (ص)
 نازل میشود .

و ان ربك لهو العزيز الرحيم و انه لتنزل

رب العالمین نزل به الروح الامین علی قبلك لتكون
 من المنذرين پروردگار عزیز مهربان است - قرآن بحقیقت
 از طرف خدا و پروردگار عالمیان نازل شده و جبرئیل روح -
 الامین نازل گردانید آنرا بر قلب تو فرود آورد تا بحکمت
 و اندرزهای آن خلق را متذکر ساخته از عقاب خدا بترسانی
 در سوره های ۱۶ و ۲ و ۵ روح القدس قرآن را پامین میآورد
 و روح القدس بود که عیسی (ع) یاری کرد .

آقای کاظم زاده ایرانشهر در کتاب اصول اساسی
 روانشناسی مینویسد بهیچ وجه کلمه نفس بمعنی روح بخدا
 امکان نمیشود .

ولی در انسان نفس و روح یکی هستند - نفس بمعنی
 حیات - انسان مالک دو نفس است یکی حیاتی و دیگری فارقه
 نفس فارقه دوتا است یکبار امر است و بار دیگر ناهی

بمقیده ارسطو طبیعت روح غیر جسمی است و غزالی
 یکی از بزرگان فرهنگ اسلامی انسان را یک جوهر روحانی
 تعریف میکند که در بدن زندانی است حکماء اسلام در این
 باره مباحث مفصل دارند که اینجا مقام نقل آنها نیست و در
 انوار التنزیل بیضاوی است که خدا بموجب وحدت خود تنها
 یک عقل را آفرید این عقل دوم بود که نخستین بار از خدا
 ظهور کرد علت همه ممکنات دیگر است و این نه جسم است و
 نه هیولی و نه صورت او علت فرعی یک عقل دیگر است که
 دارای نفس و فلك است از عقل دوم یک عقل سوم صادر می
 شود الخ - بیضاوی می گوید نفوس همینکه اجسام ایشان

خلق میشوند نه در بدن زندانی هستند و نه نزدیک بلکه مانند عاشق بمعشوق مربوط و ذی‌علاقه میباشد نفس مربوط است با روح که از قلب میآید و از مواد لطیفه غذا حاصل میشود نفس ناطقه قوه تولید میکند و با آن قوه روح در بدن سیلان و جریان دارد و در هر عضو کار مخصوص آنرا بوجود میآورد -

این نیروها دارای قوه ادراک و قوای ظاهری و باطنی مانند قوه بینائی و شنوایی و غیره و قوه تخیل و فهم و حافظه و شعور و قوه محرکه یا اراده را میگردانند - حکماء اسلام بعد از بحث در منشاء و ماهیت روح و بقاء روح و نفس هر یک روشی را در تفسیر عقاید خود بیان و بطور کلی بقاء روح را همه تصدیق کردند - تفاوت نفس و روح یگانگی یا جدائی آنها از مسائل مهمه فلسفه و علم کلام است در سوره فجر آیه ۲۷ ایزد متعال بمؤمنان صدیق که بعلم الیقین رسیده‌اند میفرماید **یا ایته‌الانفس المظمئه ارجعی الی ربک راضیه مر ضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی** ای نفس قدسی مطمئن و آرام دل امروز بحضور پروردگار باز آی که تو خشنود پنعمتهای بعدی او و او راضی از عمل نیک تو است باز آی و در صف بندگان خاص من درای و در بهشت رضوان من داخل شود **آقای مهرین** در بهره دوم کارنامه ایرانیان در تلو بوسط عقاید دینی و فلسفی باستانی هندو و مذهب بودا و عقاید حکماء قدیم ایران چنین نتیجه میگیرد - که روان گوهری است که خصوصیت آن تابندگی و هوش است و در تابندگی و مظهریت مطابق بیکری است که بر آن میتابد ' ضعف و شدت دارد در

نباتات چندان ضعیف است که به دشواری احساس میشود در جمادات احساس نمیشود ولی در حیوانات محسوس است چون بر بیکر بشر بتابد قوی بنظر میرسد و میان بشر نیز امتیاز پیدا میکند - از خصوصیات روان اراده و خود شناسی - فرماندهی شناسائی بغیر از خود احساس رنج و شادی است روح جاوید است ولی احوال و کیفیات عارضی دارد - روان مادی نیست - معنی زندگی محیط شدن روان بر بیکر است روانها از هم مستقل و بی شمارند میان فلاسفه غرب دکارت میگوید که روان وجود فکری است و فکر مکان لازم ندارد.

در فلسفه غرب هم موضوع نفس و روان میدان وسیعی برای جولان آراء و عقاید بوده و هست - **فختر** میگوید - نفس عبارت است از تظاهر ذاتی آنچه در خارج چون بدن دیده میشود - **ارنست هکمل** میگوید - نفس عبارت است از یک مفهوم کلی برای بیان همه اعمال روحی عنصر اصلی حیات پلاسم - در کنفرانسهای علمی و فلسفی دانشمندان غرب بویژه انجمن فلاسفه المان (در آنوقتی که جهان زیر حرص و آرزوی جهانگیری سیاستمداران مانند امروز فرو نرفته بود و دو جنگ مدهش پایه و اساس آرامش و عقاید علمی و دینی را متزلزل ساخته بود) اینگونه موضوعها از مسائل شیرین علمی فرهنگ شناخته میشد و دانشمندان علوم احترام و ارزشی داشتند ولی در حال حاضر کسیکه بهتر بتواند اسلحه قوی برای نابودی شهرها و تمدنها و انقراض نژاد آدمی و موجودات ذیروح و زنده زمین تهیه کند دانشمند و لایق زیستن است -

آقای دکتر عبدالحمین کافسی در کتاب پس از کمونیزم حکومت حق و عدالت مینویسد فلاسفه قدیم در عین وحدت برای روح اصالت و حیثیت و استقلال ذاتی اعتقاد داشتند و کلیه آثار حیاتی اعم از تفکر و تعقل و اراده و جذب و دفع و حس و حرکت همه را از اعمال مخصوصه روح میدانستند و حتی بعضی ها برای روح ابعاد و اشکال تصور میکردند و معتقد بودند که روح آدمی در جسم انسان ادغام میشود گاه ممکن است این روح از قالب جدا شود و بالاستقلال چیزهایی درک کند و حقایق بی به بیند و بشنود و از هر مانع و رادعی عبور کند بدون اینکه قالب بدن توجه یا تاثیر از این امور داشته باشد بعضی ها روح آدمی را جزئی از روح کل یا روح خدا دانسته و عقیده مند هستند که این روح از آسمان بزمین آمده و دوباره پس از مرگ از بدن مفارقت میکند و اگر تزکیه شده باشد به روح کل پیوندد این طرز تفکر و اعتقاد با استقلال روح و تقدم و شرف روح بر ماده اساس مکتب فلاسفه ایده آلیست را تشکیل میدهد و در مقابل مکتب ایده آلیست ها مادیون ماتریالیست ها قرار دارند که اساساً منکر روح هستند و اصرار دارند که بجز ماده هیچ چیز نیست و هر چه هست عین ماده یا ناشی از ماده است که بخودی خود تحول و تکامل میابد در این جابه بحث عقاید انگلس فیلسوف مادی و پیشوای مسلک سوسیالیسم انقلابی برداشته و از طریق فورمول علمی و فیزیولوژی و شرح معادله انشتین که $E=mc^2$ انرژی M و جرم و C^2 همچون سرعت نور ثابت میکنند که جرم و انرژی هم ارزند و

هیچگونه برد دیگری برتری ندارد و بیان میکنند که نه ماده بر انرژی رجحان و شرف دارد و نه انرژی بر ماده و واضح است که رابطه نشین معرف روح و وسیله اندازه گرفتن قدرت روح نیست ولی از نظر تشبیه مناسبت بسیار دارد - و باز مینویسند که کلمه روح یا جان اسم جنس نیست بلکه اسم صفت و صفت آن طبقه از ماده که امر الهی و فعل و انفعالات حیاتی در آنها جاری است و این فعل و انفعالات در سلولها اشکال گوناگون دارد و از تاثیر متقابل و مشترک نیروهای مختلف نمود و تکثیر و جذب و دفع حیوان زنده تا مین میگردد در این بخش نویسنده محترم خوانندگان را راهنمایی میکند که از لحاظ اصول و منطق علمی و عملی قانون *Désintegration* و حجم متوسط *Vie Muienne* را در فیزیک مطالعه کنند و البته این بحث برای آنهایی است که ماتریالیست ها با سفسطه های علمی بیوشیمی و فیزیولوژی و معالومات فیزیکی رخنه در عقایدشان نموده اند و چنانچه بخواهند از طریق علمی بطلان آراء آنها را دریابند و باین حقیقت برسند که دردنیای مادی ماروح یا امر الهی در عناصر بی جان و موجودات جاندار حرکت معین بمنظور معین و برای مدت معین دارند این بحث علمی بی نهایت سودمند است و نشان میدهد که شروع فعل و انفعالات حیاتی در ماده منوط و مخصوص به امر و اراده الهی است و لا غیر.

روح سری باشد از اسرار حق

روح روز و نفس مانند شفق

آنکه صورت می پرستد هر زمان
 کی شود از ذوق معنی تا مران
 در تن خاکی نیابد روح را
 غرق گردد می نه بیند نوح را
 وانکه بر کوی حقیقت راه یافت
 و زره صورت بمعنی برشتافت
 بر کشد با دست همت بی گمان
 بردهای غیر زرخسار روان
 راه یابد بر حریم پاک او
 مست گردد از دم لولاک او
 شیخ محمود شبستری فرماید
 عدم آئینه هستی است مطلق
 کز او پیدا است عکس تابش حق
 عدم چون گشت هستی را مقابل
 دراو عکسی شد اندر حال حاصل
 شد آن وحدت از این کثرت پدیدار
 یکی را چون شمردی کشت بسیار
 عدم در ذات خود چون بود صافی
 وز او با ظاهر آمد کنج مخفی
 حدیث گنت کنز را فروخوان
 که تا پیدا به بینی کنج پنهان
 جهان انسان شد و انسان جهانی
 از این پاکیزه تر نبود بیانی
 چونیکو بنگری در اصل این کار
 هم او بیننده هم دیده است و دیدار

چون چاشتی ادبیات ملی ما همیشه ذوق و اشراق و
 عرفان بوده است يك قطعه از آثار اشراقی در معنی انالیه و
 انالیه راجعون نقل مینمایم .
 آنها که طلبکار خدائید خدائید
 بیرون ز شما نیست شما آید شما آید
 چیزی که نگرید کم از بهر چه جوئید
 و اندر طلب کم نشده بهر چه چر آید
 اسمید و حروفید و کلامید و کتابید
 جبرئیل امینید و رسولان شما آید
 هم موسی و هم معجزه وهم ید بیضا
 هم عیسی و رهبان و سماوات علائید
 که مظهر لاهوت و گهی محور ناسوت
 گاهی شده دردی و گهی عین صفائید
 در خانه نشینید و نگرید بهر سوی
 زیرا که شما خانه وهم خانه خدائید
 ذاتید و صفائید گهی عرش گهی فرش
 در عین بقائید و منزله ز فنا آید
 آن رقت که در چشم نیاید که نباشد
 هر چند که در بحر بیک جای بیایند
 خواهید که بینید رخ اندر رخ معشوق
 زنگار ز آئینه به صیقل برد آید
 تا پو که چو مولانا رومی بحقیقت
 خود را بخود از قدرت آئینه نماید

این جمله که گفتیم از شما یافت وجودی

موجود وجودید و شما جود و عطائید

از عرش خدا تا به نری تحت شماست

زانرو که شما بر همه افزون و علائید

هر رمز که مولا بسراید بحقیقت

میدان که بدان رمز سزائید سزائید

شمس الحق تبریز چو سلطان جهان است

آنها که دالمبکار سخائید کجائید

۳ = ایمان بمبدأ و معاد

ادیان آسمانی و حکماء الهی همه به بقای روح معتقد
 و اینکه در بی این زندگانی برآزدد و عذاب ورنج و شکنجه
 عالمی نورانی و محیطی برآزادمانی برای ارواح پاک و منزله
 و با تقوی وجود دارد موجبات تسلی و اطمینان قلب را فراهم
 کرده اند و این ایمان بمبدأ و معاد از نومییدی مطلق و مرکب
 روان جلوگیری میکنند و سبب میشود که آدمی در این جهان
 گذران با عقیده پاک و عمل پاک و سخن پاک خود را پرورش
 دهد فرایض و واجبات حیاتی را درک کند و دانش بیاموزد و علم
 را با عمل توأم سازد، خیرخواه همه زندگان باشد نامهربانی
 و کینه را در خود فانی کند و آرزو خشم را از خود دور نماید،
 رفتار خود را نرم و ملایم سازد با همه نیکی کند، همیشه نشاط
 دل خوش قلب باشد زبان و لب را با اختیار عقل بگذارد و فادار
 و صدیق و امین و نیکخو و در رفع شر ثابت قدم، نیک بگوید و
 نیک بشنود همه را دوست بدارد و سوسه های اهریمنی را در
 دل و مغز خود راه ندهد جهاد و کوشش او همیشه با ایمان و اراده
 توأم و خواهش های نفسانی را ناچیز شمارد در فکر کمک درد
 مندان باشد و از زنجیر شهوت بیرون آید، اطمینان و اعتماد و
 آرامش و سکون را در خود نگاهدارد و بداند که ایزد یکتا و

آفریدگار عالمیان اورا بوجود آورده از آن منبع فیاض نورانی خروج حیات گرفته و باز بان سرچشمه ابدی بازگشت خواهد کرد مرگ و حیات در نزدیک مومن یکسان است زیرا برای افراد با ایمان و خداشناس مرگ وجود ندارد و این رشته زندگی که علی الظاهر گسیخته میشود روان از مادیات جدا میگردد در حقیقت از زندان و قید دنیوی آزاد میشود بداتش خالص میرسد و از حدود مکان و زمان و علت و معلول خارج بر همه محیط و از همه شاد و خرم در حریم کبریا پرواز مینماید .

همانطور که مہر فروزان عالمتاب از افق مشرق طالع و جهان را بانوار زرین و روشن و قوه رشد و نمو بموجودات میدهد و روح کائنات را تازه و برومند و بارور میسازد از صدر تاریخ خاور زمین منبع و چشمه سار علم و فلسفه بوده و افکار بدیع و نغز در کشت زار فرهنگ این غنچه ها و شکوفه ها و میوه های بهشتی را داده است - مشرق زمین مکتب حکمت و دیانت است ؛ فروغ ربانی و ادیان آسمانی بر این اقلیم تابش کرده شخصیت هایی از مواهب الهی برخوردار و از جانب پروردگار مأمور ؛ بلاغ قوانین و نشر حقایق و حکمت الهی شدند ؛ مردانی نیز بقوه مجاهدت و ریاضت بمقاد والذین چاہند و اٰفینا لنھدینھم سبلنا مقام رہبری جامعه آدمی را بہ نیروی دانش مانند لقمان حکیم بافته اند .

یکی از مرتاضین و مردان نامی قرون سالفہ بودا از میان انواع نعمات و لذایذ خود را بیرون کشید - ریاضت پیشہ کرد حامی و پشتیبان دردمندان گردید - این شاہزادہ آزادہ

کہ در میان جلال و شکوہ و عظمت بی پایانی زندگانی میکرد پس از آنکہ بدرد ہا رسید و بہ رنج و اندوہ بینوایان معرفت حاصل کرد پشت پا بان زندگانی سرشار و اکنندہ از لذات مادی زد و طالب لذایذ روحانی شد و باین مقام عالی رسید .
بودا در نتیجہ ریاضت و تجارب ممتد بسایہ حکمت و

تعالیم خود را روی اخلاق قرارداد و چنین گفت کہ ہمہ افراد بشر - بلکہ ہمہ جانداران در یک کشتی زندگانی مادی سوار و در یک گرداب بیچارگی دستخوش امواج غلطان آن هستند بجای اینکہ بجان یکدیگر افتادہ و بخون ہم تشنہ باشند شایستہ است ہمہ دیگر یاری و همکاری کنند و دست ہم را گرفته باتفاق راہ چارہ را بجویند تا شاید خود را بساحل نجات برسانند - زنی دہاتی بچہ اش را مار گزید و در چنگال مرگ دست و پامیزد مادرش سرگردان و ہراسان دیوانہ وار بہر سو میرفت و فریاد میزد و پزشکی جستجوی میکرد، از ہمہ چارہ هیچست طبیبی رانیافت شخصی جای بودارا باو نشان داد و گفت در دامنه کوهہای دوردست در دہی مردی مرتاض وجود دارد برو علاج درد خود را از او بخواہ - زن مصیبت زدہ خود را بہ بودارسانید ، تقاضا کرد کہ بودا در حق فرزند او دعا کند تا از مرگ نجات پیدا نماید بودا گفت خواہر عزیزم دارویی در نظر دارم اگر پیدا کنی اول خودت بعد فرزندت آسودہ خواہد کرد یک مثقال خردل از این دہ بگیر ولی باید از خانہ ای بگیری کہ ساکنین آن از پدر و مادر و خواہر و خویشاوندان

آنها کسی نمرده باشد زن چنین خانواده‌ای نیافت بودا گفت عزیزم دیدی جایی نیست که مرگ در آنجا نباشد این زهری است که هر جاننداری باید بجشد زن در اثر اندرزهای بودا آسوده خاطر شد و بحکم البلیه اذاعت طایب سپاسگذاری کرد و راه خود را در پیش گرفت و رفت - همیشه يك سخن موجب نجات یا مرگ افراد یا جماعت و ملتی میشود يك کلمه نه سنجیده ممکن است موجب خودکشی فردی یا آشوب جهانی گردد يك اندرز بموقع حیات افراد بيشماری را حفظ میکند مومن آن کس است که هر چه بزبان میآورد نتیجه و اثرش را هم پیش بینی کند و سخن نگوید که موجب گمراهی یافته و فساد و نو میدی و ناکامی افراد یا جماعت گردد در تحت تعالیم انبیاء و حکماء ربانی این گونه افراد همیشه در هر دور و عصر و زمانی در میان هر قوم و ملت در هر شهر و هر ده وجود داشتند و آنها بودند که گمشدگان را براه آورده هدایت نموده چراغ معرفت را بدست آنها میدادند ولی تمدن مادی و انکار حقایق اخلاقی صحت فکر و ذهن را از میان برده زندگانی را محصور در مادیات کرده و تعلیم میآهد که جهان خود بخود وجود یافته و آفریننده و مدبر و مدیری وجود ندارد ، يك کارخانه مکانیکی مهندس و مراقب و بازرس و ناظم میخواهد ولی يك عالم پهناور با میلیاردها منظومه هاشمی که هر منظومه میلیاردها ستاره ثابت و سیار در حرکت است و يك جهانی که در دل هر ذره و اتم آن يك جهانی از منظومه و خورشید فروزان است مدبر و خالق و ناظم لازم ندارد و در پی این زندگانی صوری

و خوردن و خفتن و مانند حیوانات چند روزی بسر بردن است دیگر حیات و عالمی وجود ندارد بودا خود گذشتگی و ترک علائق مادی و وارستگی کامل را تعلیم داد - دیگر بزرگان مشرق زمین که در قرون متوانی آمدند و رفتند و هر يك مکتبی داشتند و کورهای پیر و پیدا کرده برای ایمان و آسایش جان تعلیماتی دادند - انبیا و رسولان آسمانی با کتاب مکتب خداشناسی را باز کردند اسلام آمت نه بعلائق مادی پشت پای زد و نه تنها عشق و محبت و قناعت را در نظم جهان کافی دانست بلکه با توجه باحتیاجات مادی و بدنی و ازوم استفاده از نعمات الهی به ترتیب اخلاقی و اجتماعی بر اساس قوانین و احکام جامع و کامل همت گماشت و با بسط معرفت دیده بر نور و با فراد داد که میتوانند میان حق و باطل را تشخیص دهند و خواهشهای نفسانی را تعدیل نمایند - حواس ظاهری و باطنی خود را درست بکارانند ازند عاشق حق عاشق نوع ، عاشق انجام وظیفه باشند تا بتوانند بعیش کامل و محبت و فیض الهی برسند بخدا تقرب جویند و بحقیقت انالله وانا الیه راجعون برسند

اسلام نمیگوید و تعلیم نمیدهد که هنوز به جهان نیامده‌ای قبر تو را حفر کنند و تو را از لذات و نعمات خداوندی و زیبا - تمیهای آن دور سازند و اشباح هولناک مرگ را در نظرت مجسم نمایند اما میگوید که غافل منشینید که قافله عمر در گذر است کار امروز را بفردا حواله نکنید فراموش نکنید که دیروز مرده و فردا هنوز از مادر زمان متولد نشده بنا بر این هر ساعت

هر دقیقه هر لحظه از عمر را غنیمت می‌شمارید و برای کمال نفسانی و نکاشتن صفحات سودمندی در اوراق سپید زندگانی افکار نیک و اعمال نیک داشته باشید.

در آیه ۳۰ از سوره اعراف میخوانیم **قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا في الحيوٰة الدنيا خالصة** و در آیه ۳۲ از همین سوره است **قل انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغى والبغى بقير الحق وان تشرکوا بالله ما لم ينزل به سلطانا وان تقولوا على الله ما لا تعلمون** - بگو ای پیامبر چه کسی زینت‌های خدا را که برای بنده‌گان خود آفرید حرام کرده و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع کرده؟ بگو این نعمت‌ها در دنیا برای اهل ایمان است خالص و نیکوتر از آنها در آخرت - بگو خدای من هر گونه اعمال زشت را چه آشکار چه پنهان و گناهکاری و ظلم بناحق و شرک بخدا را که بر آن شرک هیچ دلیلی ندارد و این‌که چیزیکه نمیدانید بخدا نسبت دهید حرام کرده است.

اسلام صنعت زندگی کردن را آموخته و دستورهای او چراغ فروزانی است که مارا در کوشش و جوشش دائمی که مانند سیلابی خروشان و توقف ناپذیر شب و روز در راههای پر پیچ و خم دنیا میکشاند نجات میدهد تا دور اندیش باشیم به موازات سیر تکامل پیش برویم تن و جان ما بهم پیوسته باشد دانش بیاموزیم و همین انجام وظیفه را در حدود احکام برای ما بحساب عبادت میگذارد و از ما امانت و راستی و درستی

میخواهد نه آن چنان باید بدنیا دلبندهیم که غرق در مادیات شده از معانی بی‌خبر بمانیم و نه آنچنان در عبادت غوطه‌ور گردیم که بکار دنیا نرسیم زنی در مسجد ریسمانی بسته بود و در تمام ساعات روز و شب بعبادت مشغول میشد هر گاه خسته میکرد بد لحظه‌ای روی ریسمان آرام میگرفت و باز بعبادت مشغول میگردد بد پیامبر اکرم (ص) امر فرمود ریسمان را پاره کردند و آن زن را با اعتدال در عبادت و صرف وقت در کارهای ضروری زندگانی امر فرمود - یکی از متصوفه چهل سال در بصره ماند و رطب نخورد هر لحظه بیقراری در او بوجود میآید نفس طالب را دعوت بآرامش میگردد شبی هاتقی او را نداداد به خود رنج مده و خرما تناول کن باز آن صوفی به روزه و عبادت سرگرم شد و از ترشی و شیرینی امساک میورزید و بدو کرده‌نان عمر میگذرانید. این نوع ریاضت در شریعت پسندیده نیست و همانطور که گفته شد اسلام حفظ بدن و تأمین سلامتی را واجب شمرده و از این نوع تعلیمات که گفته اند مانند مرغان هوا باید آزاد بود روزی ودانه میرسد اسلام نفرت دارد.

بقول حافظ

آتش زهد ریاخر من دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه پشمینه بینداز پرو

همانطور که افراط در مادیات و اعراض از معانی نهی

شده زهد فروشی و ریاکاری هم مذموم گردیده است

و نتیجه این میشود که در زیر سپر زهد و دوری از علائق زندگانی

دکان شیادی باز میگردد و راهزنان برای اغفال عوام بهر شکلی و صورتی در میآیند و کار را باین جامیکشانند که گفته شود. می خور که شیخ و صوفی و هفتی و هفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر هیکنند

و این فکر در مغزها جایگیر میشود.

که حافظامی خور و رندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر مننه چون دگران قیران را اعتدال در همه کار شایسته است نه آنکه تمام شب و روز عبادت کند و نه در تمام عمر سر بسجده نگذارد و كذلك جعلناکم اممّة و سبطاً لکنونوا شهداء علی الناس - همچنان شما مسلمانان را بآئین اسلام هدایت کردیم و باخلاق معتدل و سیرت نیکو بیآراستیم تا شاهد و گواه و سر مشق درستی و نیکی و عمل برای سایر ملل جهان باشید.

سعدی پرورش یافته فرهنگ اسلامی در تلو یک قطعه زیبا و شیوایی این موضوعها را خوب پرورش داده افراط در عبادت یا استغراق در شهوت و مادیت را مذموم میگوید ایها الناس جهان جای تن آسائی نیست

مرد دانا بجهان داشتن ارزانی نیست خفتگان را چه خبر زمزمه مرغ سحر

حیوان را خبر از عالم انسانی نیست داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کادمیرا بقرا ز علت نادانی نیست روی هر چند بریچهره و کلکون باشد

توان دید در آئینه که نورانی نیست

شب مردان خداروز جهان افروز است

دوستان را بحقیقت شب ظلمانی نیست

پنجه دیو به بازوی ریاضت بشکن

کین به سر پنجگی ظاهر جسمانی نیست

طاعت آن نیست که برخاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

حذر از پیروی نفس که در راه خدای

مرد افکن تر از این غول بیابانی نیست

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند

مردم اگر هست بجز عالم ربانی نیست

باتو ترسم نکنند شاهد روحانی روی

کالتماس تو بجز لذت نفسانی نیست

خانه پر گندم یک جر تفرستاده بگور

غم کورت چو غم برک زمستانی نیست

پیری مال مسلمان و چومالت بپرند

بانک و فریاد بر آری که مسلمانی نیست

حاصل عمر تلف کرده و ایام بلهو

گذرانیده بجز حیف و پشیمانی نیست

سعدیا گرچه سخندان مصالح گوئی

به عمل کار بر آید یه سخندانی نیست

همه این اندرزها و نصایح برای این است که بر اساس

ایمان بخدا امور زندگی فرد و اجتماع و بنی نوع انسان قرین

امن و آسایش و راحتی باشد این گروه بیشمار انبیاء و حکمای